



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

درس اول

آدمهای خوب و بد

از منظر

پیغمبر  
الصلوة

سید کاظم لاریج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# از منظر نهج البلاغه

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

هوشمند

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	آدم های خوب و بد از منظر نهج البلاغه جلد ۱
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	پیش سخن:
۱۵	آدمهای خوب خیاب بن الارت:
۲۷	اباذر غفاری
۳۹	عثمان بن مضعون
۵۹	عمار بن یاسر
۷۲	آدمهای بد
۷۲	اشعث بن قیس
۷۷	مصقله بن هبیره الشیبانی
۷۹	مروان بن حکم
۸۲	حجاج بن یوسف ثقفی
۸۵	زیادبن ابیه
۸۹	معاویه بن ابی سفیان
۹۵	درباره مرکز

سرشناسه: ارفع، سید کاظم، 1323 -

عنوان قراردادی: نهج البلاغه. فارسی- عربی. برگزیده. شرح

Nahjol-Balaghah .Persian- Arabic . Selection. Commantries

عنوان و نام پدیدآور: آدمهای خوب و بد از منظر نهج البلاغه [کتاب]/ نویسنده سیدکاظم ارفع.

مشخصات نشر: تهران : هوشمند ، 1393.

مشخصات ظاهری: 88 ص.؛ 14/5×21/5 س م.

شابک: 978-964-93364-9-7

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ قبلی: پیام عدالت، 1381.

یادداشت: بالای عنوان: درس اول.

عنوان دیگر: درس اول.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. نهج البلاغه -- ایمان

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah -- Faith

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. نهج البلاغه -- زهد

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah -- Asceticism

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghah -- Criticism and interpretation

موضوع: ایمان (اسلام)

موضوع: Faith (Islam)

موضوع: زهد

موضوع: Asceticism -- Islam

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق. نهج البلاغه. برگزیده. شرح

شناسه افزوده: Ali ibn Abi-talib, Imam I. Nahjol - Balaghahba

رده بندی کنگره: BP38/09/الف9 الف4 1393

رده بندی دیویی: 297/9515

شماره کتابشناسی ملی: 3467870

ص: 1

**اشاره**

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2





درس اول

آدمهای خوب و بد از

منظر نهج البلاغه

ص: 4

## فهرست مطالب

پیش سخن:..... 4

آدمهای خوب خباب بن الارت..... 6

اباذر غفاری..... 18

عثمان بن مضعون..... 30

عمار بن یاسر..... 47

آدمهای بد..... 58

اشعث بن قیس..... 58

مصقله بن هبیره الشیبانی..... 63

مروان بن حکم..... 65

حجاج بن یوسف ثقفی..... 68

زیاد بن ابیه..... 71

معاویه بن ابی سفیان..... 74

ص: 5



## پیش سخن:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ) راهب‌های بهره مند شدن از نهج البلاغه این کتاب انسان ساز و بینظیر فراوان است به نظر حقیر یکی از آن راهب‌ها معرفی چهره‌هایی است که امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نام آنان را به نیکی و یا بدی تصریح فرموده که هم آن آدمها در تاریخ گذشته و در عصر مولایمان شناخته می‌شوند و هم می‌توانند تابلوی روشن و درس عبرتی برای ما و آیندگان باشند.

از روز تألیف و تصنیف نهج البلاغه به قلم با کفایت سید بزرگوار شریف رضی (رحمه الله علیه) مردان بزرگی از علم و ادب درصدد شرح و تفسیر آن برآمدند که تاکنون چهارصد شرح و ترجمه بر آن نوشته شده است.

نهج البلاغه در قرنهای گذشته در حوزه‌های علمیه جزء کتابهای درسی به حساب می‌آمد و طلاب علوم دینی ملزم بودند که خطبه‌های آن را حفظ کنند.

با یک مراجعه به کتابخانه های ایران و عراق و سوریه و لبنان و قاهره نسخه های اصیل و عکس برداری شده از نهج البلاغه را مشاهده خواهید کرد که این نشان جاودانگی و والایی و منزلت و قداست و شرافت این کتاب ارزشمند است. و بنابراین بر ماست که هر چه می توانیم در ابعاد گوناگون از نهج البلاغه استفاده کنیم که از جمله شناخت انسانهای خوب و بد از منظر مولایمان علی (علیه السلام) و در این کتاب شریف است.

درباره توصیف صالحان و نقل مکارم خوبان اگر هیچ اثری: وجود نداشته باشد جز اینکه سبب نزول رحمت الهی شود و به قول معروف وصف العیش نصف العیش گردد کافی است.

چنانکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

(عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ)

(سفینه البحار / چ/ 1 ص 447)

در هنگام گفتگو درباره صالحان است که رحمت الهی نازل می گردد و در توصیف بدکاران نیز این ثمره وجود دارد که ادب را از بی ادبان بیاموزیم و با مراجعه به احوالات آنان تلاش کنیم که از رذایل اخلاقی آنها بر حذر باشیم و خود گرفتار سوء خلق آنان نگردیم انشاء الله.

(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى)

سید کاظم ارفع

14 دی 1380

ص: 8

## آدمهای خوب خباب بن الارت:

فِي ذِكْرِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ: [رَحِمَ] اللَّهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَّ دُ أَسْلَمَ رَاغِبًا، وَ هَاجَرَ طَائِعًا، وَ قَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَ عَاشَ مُجَاهِدًا (حکم و مواعظ - 41)

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این چند جمله یادی از خباب بن ارت کردند: خداوند رحمت کند خباب بن ارت را که به تحقیق از روی میل و رغبت اسلام را اختیار کرد و از روی اطلاعات امر هجرت نمود و به روزی مقرر الهی اکتفا نمود و از خدا راضی بود و مجاهدانه زندگی کرد. خوشا به حال کسی که به یاد روز قیامت باشد و برای روز حساب کار کند و به اندازه روزی خود قناعت کند و از خدا راضی باشد.

پیش از توضیح بیانات مولایمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره خباب بن ارت لازم است به بخشی از خصوصیات زندگانی موسم این مرد بزرگ و گرانقدر پردازیم خباب بن ارت بهترین یاران رسول خدا در جنگ بدر بوده، او از دانشمندان مهاجرین است، سبقت در اسلام داشته و در راه دینش رنج و سختی

فراوانی را متحمل شده در پایان عمر در کوفه زندگی می کرد و در سال 37 یا 39 هجری وفات یافت. در روایت نقل شد، که قریش او را به وسیله آتش شکنجه دادند و بدش را سوزاندند تا دست از عقیداش بردارد ولی او مقاومت کرد و مسلمان ماند و هنگام فوت وغسل دادن او آثار شکنجه را در بدنش مشاهده کردند.

در روایت است که در شأن خباب و سلمان و ابی ذر و عمار و خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود:

(وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ)

(انعام/52) و آنانی که خدای خود را صبح و شام می خوانند و فقط خدا را اراده میکنند طرد مکن.

(سفینه البحار ج 1/ص 372)

(السَّبَّاقُ خَمْسَةٌ فَأَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ وَ سَلْمَانُ سَابِقُ فَارِسَ وَ صُهَيْبٌ سَابِقُ الرُّومِ وَ بِلَالٌ سَابِقُ الْحَبَشِ وَ خَبَّابٌ سَابِقُ النَّبِطِ)

(خصال صدوق)

سبقت گیرندگان در اسلام پنج نفرند: من در میان اعراب، سلمان از فارس، صهیب از روم، بلال از حبشه و خباب از شهر نبط.

به احتمال زیاد شهر نبط همان نبطیه فعلی است که در جنوب لبنان قرار دارد و شیعیان جنوب لبنان مرهون اسلام خبات هستند.

باز گردیم به توصیف حضرت مولا (علیه السلام) در نهج البلاغه درباره خبات:

(رَحِمَ اللَّهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا)

اسلام خباب از روی میل و رغبت و نه از روی ترس و احساسات بی پایه بود اینکه انسان بر اساس بینش صحیح و



علاقه و محبت چیزی را انتخاب کند تا اینکه دنباله روی از دیگران کند و تأثیر جو حاکم بر زمان قرار گیرد دو نوع انتخاب است و حتماً انتخاب اول منطقی و منطبق با واقعیت است.

( لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ )  
(بقره - 256)

در کار دین اجبار و اکراهی نیست راه رشد و هدایت از گمراهی برای همه روشن گردید بنابراین هر که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد به رشته محکمی چنگ زده که هرگز نخواهد گسست. و خدا شنوا و آگاه است.

مولایمان علی (علیه السلام) در باره اسلام یاران معاویه می فرمود:

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا اسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ اسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا اَعْوَانًا عَلَيْهِ اَظْهَرُوهُ.

(نامه 16 نهج البلاغه)

قسم به آن خدایی که دانه را می شکافد و به جانداران جان می بخشد آنها اسلام را قبول نکردند و لکن از ترس تسلیم شدند و کفر خود را پنهان کردند و همینکه بر کفر خود یاورانی یافتند آن را آشکار نمودند.

آن گرامی در نامه ای دیگر در پاسخ به معاویه نوشت:

(الْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَفُتِنْتُمْ، وَ مَا اسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهًا، وَ بَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ حِزْبًا)

(نامه 64 نهج البلاغه)

امروز ما در این پایدار ماندیم، ولی شما فساد و فتنه به راه انداختید و کسی از شما اسلام اختیار نکرد مگر از روی کراهت، و وقتی دیدید که بزرگان عرب همگی در حزب اسلام درآمده اند.

از روی اطاعت فرمان الهی هجرت کرد.

هیچکس نمی خواهد از وطن و آشیانه خود که مورد علاقه اش هست هجرت کند. همه دوست دارند که در خانه آباء و و اجدادی خویش بمانند و اگر بعضی وطن دیگری برای خود انتخاب میکنند معمولاً به خاطر مسایل اقتصادی و حفظ موقعیتهای اجتماعی و مأموریتهای اداری است.

ولی آنکه برای حفظ ایمان و نوامیس خود و برای دفاع از حریم اسلام و ولایت هجرت می کند ارزشمند و قابل تقدیر است. (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ، يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ)

(توبه - 21/20)

آنانکه ایمان آوردند و از وطن خود هجرت نمودند و در راه خدا با ثروت و جان خویش جهاد کردند نزد پروردگار مقامی بس ارجمند دارند و آنها رستگارانند.

هجرت خباب بن ارت همانند اسلام آوردنش از روی کراهت و اجبار نبود بلکه به عنوان یک بنده مطیع به محض آنکه فرمان رسول الله صادر شد همراه با هجرت کنندگان از مکه خارج شد.

طاع به کسی می گویند که از روی میل و علاقه فرمان را اجرا کم کند که طوع یعنی انقیاد و پذیرش و ضدش کراهت است.

دیگران هم با پیامبر اسلام هجرت کردند و خیلی هم به آن گرمی خود را نزدیک کرده بودند ولی تاریخ نشان داد که چه انگیزه هایی از قبول ظاهری اسلام و هجرت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را

در سر می پروراندند و هدفی جز رسیدن به جاه و مقام نداشتند و آن را که سزاوار زعامت و رهبری امت داشت خانه نشین کردند و از حق قاطع و حتمی او چشم پوشیدند و در اعترافات خود اهداف مادی خود را بازگو نمودند.

بدعتهایی که خلفاء بعد از پیامبر بنیان گذاشتند به کنار در عصر خود پیامبران در چندین مورد با دستور آن حضرت مخالفت کردند مانند بازگشت آنها از لشکر اسامه بن زید در حالی که رسول خدا به آنها دستور حضور در سپاه او را داده بود.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) در شب بیست و ششم ماه صفر سال یازدهم هجرت به مردم دستور داد برای جنگ با روم آماده شوند. سامه بن زید را ن فراخواند و او را امیر لشکر قرار داد و پرچم جنگ را به او سپرد و کسانی که از لشکر او تخلف کنند لعنت کرد از جمله افرادی که بخصوص نام برد اولی و دومی بودند که این دو در شب رحلت حضرت به مدینه بازگشتند و برای غصب خلاف آماده شدند.

پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود در آن شر عظیمی وارد مدینه شده است.

(اسرار آل محمد(صلی الله علیه و آله) 342 از بحار چاپ کمپانی / ج 8 ص 245)

اعتراض دومی به زکات عباس به پیامبران و غضبناک شدن آن حضرت که عباس زکات چندین ساله را از پیش پرداخت کرده است. و دومی بود که در جریان نماز بر جنازه عبدالله بن ابی سلول که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تا خواست بر جنازه او نماز بخواند لباس حضرت را از پشت سر گرفت و به سمت خود کشید و گفت: خدا ترا نهی کرده بر او نماز بخوانی و بر تو جایز ممک نیست بر او نماز بخوانی!!

پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او فرمود: وای بر تو مرا اذیت کردی من به احترام پسرش بر او نماز خواندم و امیدوارم به خاطر این نماز

من هفتاد نفر از فرزندان پدرش و اهل بیتش مسلمان شوند و تو چه میدانی در نماز چه گفتیم؟ من بر علیه او دعا کردم.

(اسرار آل محمد(صلی الله علیه و آله) 350)

وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) در ساعات آخر عمر فرمود: برای من دوات ام وکاغذ بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید!

عمر گفت:

(دَعَوْهُ الرَّجُلَ إِنَّ لِيهِجْرُ)

این مرد را رها کنید هذیان می گوید (صحیح بخاری / ج 2 ص 8)

(وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ)

از ویژگیهای خباب این بود که به آنچه وی را کفایت می کرد قناعت می کرد زیاد طلبی و قانع نبودن به آنچه که رفع نیاز می کند و به تعبیر دیگر حرص و ولع در جمع آوری ثروت و اموال دنیا از صفات مذمت شده است. آرامش و آسایش انسان در قناعت به داده های الهی است همانطور که در تفسیر این آیه شریفه آمده:

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً)

(نحل - 97)

قال علی (هی القناعه) (میزان الحکمه / 85 / ص 278)

هر کس از مرد یا زن کار نیکی به شرط ایمان به خدا بجای آورد ما او را در زندگانی پاکیزه و راحتی قرار میدهیم. امیر المؤمنین علی (علیه السلام) عابر فرمود: زندگانی طیب یعنی قناعت.

همان گرامی طریقه مبارزه با حرص را اینگونه بیان می فرماید:

(انْتَقِمُ مِنْ حِرْصِكَ بِالْقَنُوعِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنْ عَدُوِّكَ)

ص: 14

از حرص و ولع خود به وسیله قناعت انتقام بگیر به همان به همان طریق که از دشمنت به توسط قصاص انتقام میگیری!

امام صادق (علیه السلام) سفارش می فرمود: که همواره به آنچه خداوند برای تو روزی کرده قانع باش و نگاه به مال و ثروت دیگران مکن و به چیزی که بدان نخواهی رسید درخواست نداشته باشد زیرا که:

(مَنْ قَنَعَ شَيْعٍ وَ مَنْ لَمْ يَنْعَ لَمْ يَشْبَعْ وَ خُذْ حَظَّكَ مِنْ آخِرَتِكَ)

(فروع کافی ج 8 ص 243)

کسی که قناعت کند سیر می شود و هرکه قناعت را پیشه خویش نسازد هرگز سیر و اشباع نمی شود بنابراین بهره خود را از آخرت به دست آور.

همو فرمود: (يا ابْنَ آدَمَ، إِنَّمَا بَطْنُكَ بَحْرٌ مِنَ الْبُحُورِ وَ وَادٍ مِنَ الْأَوْدِيَةِ لَا يَمْلَأُ شَيْءٌ إِلَّا التُّرَابُ )

(من لا يحضره الفقيه / ج 4 ص 300)

ای پسر آدم شکم تو دریایی از دریاها و صحرایی از صحراهایی است که هیچ چیز آن را پر نمیکند مگر خاک!

چیزی که در این عصر و زمان بسیاری از مردم را گرفتار الغزشها کرده قانع نبودن به داده های الهی است و رقابتها برای جلو افتادن در جمع آوری مال و ثروت و چشم به هم چشمنی در بالا بردن سطح زندگی که منجر به حرام خواری و تجاوز به حقوق دیگران و کلاهبرداری و غیره شده است.

(وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ)

خواب از خدا راضی بود.

مگر بنده حق دارد که از خدا ناراضی باشد البته که نه ولی هستند کسانی که در گفتار و رفتار خویش نارضایتی خویش را نسبت به پروردگار اعلام می دارند. هرگاه روزگار به نفع آنان نباشد و گرفتار مسایل اقتصادی و بیماریها و چیزهایی و از این قبیل باشند کفر میگویند و سخنانی به زبان جاری میکنند که حکایت از عدم رضایت آنها از پروردگار می نماید.

خداوند تبارک و تعالی در چندین مورد سخن از بندگان راضی خویش به میان می آورد که آنان از خدا راضی هستند و خداوند از آنها راضی است.

.چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یکسر مهربانی در دسر بی

(وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)

(توبه - 100)

آنانکه در صدر اسلام در قبول ایمان سبقت گرفتند از مهاجرین و انصار و آنانکه از روی نیکی از آنان پیروی کردن خدا از آنان راضی است و آنها از خدا راضی هستند.

(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

(مجادله - 22)

خدا از آنها راضی است و آنان از خدا راضی هستند اینان از و حزب خدایند و بتحقیق که حزب خدا رستگارانند.

(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَى رَبَّهُ)

(بینه-8)

ص: 16

خداوند از آنان راضی است و آنها از خدا راضی هستند، بهشت متعلق به کسی است که از خدا بترسد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از جنگ نهروان و برخورد قاطع با خوارج می فرمود:

چو کوهی بودم که توفانها نمی توانند آن را به حرکت در آورد. کسی در من عیبی سراغ ندارد تا مرا بدان سرزنش کند..

(رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ)

ما راضی به خواست پروردگار و تسلیم امر او هستیم.

شکایت از وضع زندگی و اعتراض به آنچه که برای ما مقدر شده نشان بی رضایتی ما از خداست و بالعکس تن به قضا دادن و تسلیم آنچه خداوند برایمان خواسته نشان رضامندی ما از ذات مقدس الهی است.

شخصی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد به چه چیز یک فرد با ایمان می تواند باور کند که مؤمن است؟ فرمود:

(بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ) (سفینه البحار/ ج 1/ ص 534)

به تسلیم خدا بودن و رضامندی به آنچه که بر او وارد می شود خواه مسرت آمیز و یا تأثیرانگیز.

یکبار موسی به پیشگاه الهی عرض کرد که پروردگارا محبوبترین خلق خود را به من نشان بده همان که بیشترین عبادت را به درگاہت بجا می آورد؟!

خداوند به موسی امر فرمود که به روستایی در کنار ساحل دریا برو آنجا بنده ما را با آن خصوصیات خواهی یافت، وقتی موسی بدان مکان رسید با یک مرد جذامی و بیمار رویرو شد که

مشغول تسبیح پروردگار بود موسی گفت ای جبرئیل پس کجاست آن مردی که من از خدای خویش سراغش را گرفتم؟

جبرئیل گفت: ای کلیم الله این مرد همان گمشده تو است.

گفت: ای جبرئیل من دوست میداشتم کسی را ببینم که و دایم در حال روزه و عبادت باشد. جبرئیل گفت: رضامندی او نزد خدا محبوبتر و از روزه و هر نوع عبادتی برتر است.

موسی به مرد جذامی گفت: من مستجاب الدعوه هستم از من بخواه که برایت به درگاه الهی دعا کنم خداوند سلامتی را به تو باز گرداند.

پاسخ داد که:

(لَا أُرِيدُ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ، إِخْتِيَارُهُ لِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِخْتِيَارِي لِنَفْسِي)

من چیزی را در این زمینه اراده نمیکنم آنچه پروردگارم برای من اختیار فرموده برای من محبوبتر است از آنچه خود برای خویشتن اختیار نمایم. اینجا بود که موسی اعتراف کرد که:

(هَذِهِ أَعْبَدَ أَهْلَ الدُّنْيَا)

این مرد عابدترین مردم دنیا است

(سفینه البحار / ج 1 / ص 545) من از هجران و وصل و درد و درمان

پسندم آنچه را جانان پسندد

در هنگامه بعد از ظهر عاشورا پس از آنکه همه یاران خوب و باکی وفای امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند و جوانان بنی هاشم و کلام حضرت ابوالفضل (علیه السلام) و علی اکبر (علیه السلام) شهید شدند حضرت سید الشهداء با بدنی سراسر مجروح که جای سالمی در آن کالبد نازینش باقی نمانده بود، هر نفسی که می کشید خون از زخمها بیرون می زد، تشنه و گرسنه، صورت روی خاک کربلا گذارده

ص: 18



با خدای خویش مناجات میکرد.

هلال بن نافع می گوید: من در نزدیکی حسین علی ایستاده بودم که او جان می داد سوگند به خدا که من در تمام عمرم هیچ کشتهای ندیدم که تمام پیکرش به خون آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره اش نورانی باشد به خدا قسم لمعات نور چهره او مرا از تفکر در کشتن او باز داشت. و در آن حالتهاى سخت و شدت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و چنین می گفت:

(صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ،)

شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من، معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان (لهوف / ص 105)

(وَعَاشَ مُجَاهِدًا)

مجاهدانه زندگی کرد.

خداوند تبارک و تعالی برای مجاهد در راهش ارج و قرب خاصی قرار داده و به صراحت می فرماید که:

(فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِيَّ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا،  
دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)

(نساء / 95-96)

خداوند مجاهدان به جان و مال را بر قاعدین برتری بخشیده و همه اهل ایمان را وعده نیکو داده و مجاهدان را بر قاعدین ثوابی بزرگ در نظر گرفته، در جاتی که از جانب پروردگار عبارت از و مغفرت و رحمت است زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.

خباب از جمله کسانی بود که در جنگها همراه رسول

ص: 19

خدا(صلی الله علیه و آله) با جهاد با دشمنان اسلام می پرداخت و جزء جهادگران و مجاهدان فی سبیل الله محسوب می شد. و همان طور که در اول بحث بدان اشاره شد در جنگ بدر حضور داشته و به خاطر پذیرش اسلام درد و رنجها و شکنجه های فراوان را تحمل کرده است.

مردی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عرض کرد من میل دارم که در جهاد شرکت کنم، فرمود: در راه خدا جهاد کن که اگر شهید شوی نزد پروردگار زنده خواهی بود و از روزی الهی برخوردار خواهی می شد و اگر به مرگ طبیعی از دنیا رفتی پاداش تو نزد پروردگار محفوظ است و اگر از جبهه بازگشتی از گناهان بیرون خواهی آمد.

(میزان الحکمه /ج2/ ص 127)

همان گرامی فرمود:

(لا یجتمع غبارٌ فی سبیلِ اللّهِ وُدُخانٌ فی جَهَنَّمَ)

(مستدرک اولوسائل /ج2/ ص 2439)

غبار جبهه و جنگ در راه خدا با دود و غبار جهنم در یک جا جمع نمی شوند.

مولایمان علی (علیه السلام) در پایان بیانات خود درباره خباب بن ارت

فرمود:

(طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَفَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ)

خوشا به حال کسی که به یاد روز قیامت باشد و برای روز حساب کار کند و به اندازه روزی خود قناعت نماید و از خدا راضی باشد.

ص: 20

اباذر پنجمین نفر بود که مسلمان شد و جزء (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) بود.

هنگامی که ابوذر اسلام آورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور پنهانی مردم را به سوی اسلام دعوت می کرد و بر حسب ظاهر اباذر جز این راهی را نداشت که ایمان خود را پنهان نموده و بی سر و صدا مکه را بسوی قبیله خود ترک گوید.

ولی ابوذر روح پر جنب و جوش و مبارزی داشت و د نمی توانست این صحنه را تحمل کند از این رو پس از اقامت همه کوتاهی در مکه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کسب تکلیف کرد فرمود: می توانی به قبیله خود برگردی و تبلیغ اسلام کنی. عرض کرد پیش از حضور در بین قبیلهام می خواهم سد ممنوعیت شعار اسلام و توحید را در مکه بشکنم!

هنگامی که قریش سرگرم گفتگو در مسجد الحرام بودند اباذر وارد مسجد شد و بالای سنگی رفت و با صدای بلند و رسا فریاد برآورد:

(أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)

قریش عصبانی شده و به سوی او هجوم بردند و او را با بیرحمی زیر ضربات مشت و لگد خود قرار دادند که اباذر بیهوش نقش زمین گشت.

خبر به گوش عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید. عباس خود را به مسجد الحرام رسانید و خود را روی پیکر ابوذر افکند و گفت: شما

همگی بازرگان هستید، راه تجارتی شما از میان طایفه غفار میگذرد، این جوان از قبیله غفار است. اگر او کشته شود، فردا تجارت قریش به خطر می افتد و هیچ کاروان تجارتی نمی تواند از میان این طایفه بگذرد نقشه عباس مؤثر واقع شد ولی روزهای و بعد اباذر به مبارزه اش با کفر و بت پرستی ادامه داد و در این راه کتک خورد و بالا-خره به سوی قوم و طایفه خود بازگشت و مردم را به پرستش پروردگار یگانه و اسلام عزیز دعوت کرد ابتدا برادر و مادر اباذر ایمان آوردند و بعد نصف افراد قبیله غفار مسلمان شدند و پس از هجرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به شهر مدینه نصف و دیگر نیز اسلام اختیار کردند. اباذر پس از جنگ بدر و احد در مدینه به رسول الله (صلی الله علیه و آله) ملحق شد و در آن شهر اقامت گزید.

رسول خدا در توصیف اباذر فرمود:

(ما أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ، وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَى رَجُلٍ أَصْدَقَ لَهْجَةً مِنْ أَبِي ذَرٍّ.)

(سفینه البحار / ج 1 / ص 482)

آسمان سایه نیفکند بر سر هیچ موجودی و صاحب لهجه ای که راستگوتر از اباذر باشد.

اباذر به جرم حق گویی و مبارزه با باطل به دستور عثمان بن عفان به بیابان ریزه تبعید شد. هنگام حرکت به سوی ریزه عثمان دستور داد هیچ کس با ابذر حرف نزند و او را مشایعت ننماید ولی امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و عقیل و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عمار بن یاسر همراه او شدند و او را مشایعت نمودند. امام حسن (علیه السلام) گرم گفتگو با اباذر بود که مروان بن حکم به امام حسن (علیه السلام) اعتراض کرد که مگر خلیفه منع نکرده که نباید با اباذر کسی حرف بزند اگر نمیدانی حالا- بدان مولا- امیر المؤمنین (علیه السلام) همینکه این عتاب و خطاب را از مروان

دید با تازیانه بین دو گوش مرکبش کوبید و فرمود: تو خاموش باش خداوند تو را به سوی آتش دوزخ سوق دهد.

(سفینه البحار / ج 1 / ص 482)

آنگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خطاب به اباذر این بیانات را ایراد فرمود که هر فراز آن باید شرح شود.

يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَخَفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَسَدِّ تَعْلَمُ مِنَ الرَّايِحِ عَدَاً وَالْأَكْثَرُ حُسْداً وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَى عِبْدِي رَتْقا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهُ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً لَا يُؤْنِسُ نِكَ إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوحِشُ نِكَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قَبِلَتْ دُنْيَاهُمْ لِأَحْبُوكَ وَلَوْ قَرَضَتْ مِنْهَا لِأَمْنُوكَ.

(نهج البلاغه / خطبه 130)

ای اباذر تو برای خدا به خشم آمدی. بنابراین امید تو به خدا باشد. این مردم به خاطر دنیایشان از تو ترسند و تو به خاطر دینت از آنها ترسیدی، پس آنچه برای آن از تو ترسیدند به ایشان واگذار کن و برای آنچه از آن می ترسی از ایشان فاصله بگیر و چه محتاج می باشی آنها به پذیرفتن کلام تو درباره آنچه از آن منعشان کردی و چه اندازه تو از آنچه آنها تو را از آن منع کردند بی نیازی و به زودی خواهی دانست که برنده کیست و آن که بیشتر بر او حسد برند چه کسی خواهد بود. اگر آسمانها و زمین را بر بنده ای ببندند و او را از خدا بترسد خداوند تبارک و تعالی برای

اوراه خروجی از آن دو قرار خواهد داد.

جز به حق به هیچ چیز دیگری انس و الفت نداشته باش و جز از کارهای باطل و غلط از چیز دیگری وحشت مکن.

اگر تو دنیای آنها را قبول میکردی ترا دوست می داشتند و و اگر از دنیا چیزی برای خود انتخاب میکردی و بدان خشنود میشدی ترا در ایمنی و مورد اطمینان قرار می دادند.

يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ )

ای اباذر تو برای خدا به خشم آمدی بنابراین امید تو به خدا باشد. یکی از الطاف گرانقدر الهی به انسانها حب و بغض است که :همه انسانها به طور فطری از این موهبت پروردگار برخوردارند. ولی تفاوت مردان خدا با دیگران این است که مردان خدا حب و و بغض را بر حسب رضای پروردگار مصرف می کنند و دیگران در راه رضای نفس و دل خویش خرج می کنند. امام صادق(علیه السلام) میفرمود:

(هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ)

(جامع السادات / ج3 ص 184)

گاهی تعصبات قومی باعث اعمال حب و بغض است که این هم بسیار مذموم و زشت است.

اباذر برای خدا به خشم می آمد، نه برای رسیدن به جاه و مقام و یا دفاع از قوم و قبیله خویش بلکه به خاطر آنکه میدید چگونه بیت المال مسلمین حیف و میل می شود و حق محرومان ادا نمی گردد و با وجود آن همه سفارشات پیامبر که درباره مولایش علی (علیه السلام) شده بود و خود شاهد و ناظر آنها بود کسی به دفاع از حریم ولایت بر نمی خیزد.

همو در کوچه های مدینه و پیرامون خانه های مردم به سان

توفان میگشت و با صدای بلند بانگ می زد که:

(أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ فَمَنْ أَبِي فَاَنْظُرُوا فِي شَأْنِ أُمَّهِ).

(نور ولایت / ص 20)

آئین زندگی را بر اساس حب و دوستی علی (علیه السلام) به فرزندان خود تعلیم دهید، آنکه از این کار خودداری ورزد درباره مادرش ک مطالعه کنید یعنی حق دارید در طهارت مولد چنین فردی تردید نمایید.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به مردم مصر در آن زمان که مالک اشتر را کارگزار آنها معرفی فرمود نوشت:

(مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ وَ ذُهِبَ بِحَقِّهِ)

(نهج البلاغه / نامه 38)

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مردی که برای خدا به خشم آمدند، موقعی که دیگران نافرمانی پروردگار را در زمین می کردند و به حق الله تجاوز می نمودند. (نَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاتَّرَكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ)

این مردم به خاطر دنیاشان از تو ترسیدند و تو به خاطر دینت از آنها ترسیدی، پس آنچه برای آن از تو ترسیدند به ایشان واگذار کن و برای آنچه از آن می ترسی از ایشان فاصله بگیر.

نگرانیها اگر برای پر کردن جیب و رسیدن به جاه و مقام باشد فکری و بی عقلی است. قرآن شریف هنگامی که به این نوع نگرانیها بر خورد می کند که بعضی به خیال و گمان خویش

ص: 25

مجدوب دنیا و زرق و برق آن شده اند می فرماید:

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ)

(نجم/29-30)

از کسانی که از یاد ما روی گردانیده و جز زندگانی دنیا را و نمی خواهد اعراض کن فهم و درک اینها همین است.

آنهایی که حتی در شعارهای سیاسی خود تنها به مسایل مادی می پردازند و هیچ اشاره ای به دین و آیین و معنویت مردم ندارند از همین قبیل افرادند (ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) همین: اندازه میفهمند. راستی اگر انسان به نان و مسکن و آزادی رسید: همه چیز تمام است؟ تجربه تاریخ نشان داده که بسیاری از مردم نان و مسکن و آزادی داشته اند ولی زندگی یک زندگی بی قانون و حیوانی بوده و گاهی هم به آخر خط رسیده و خسته شده و دست به انتحار و نابودی خویش زده اند و بر عکس اشخاصی هم به طور فراوان وجود داشته اند که با کمبودهای اقتصادی ساخته و با یک دنیا امید به آینده و جهان آخرت در نهایت صفا و پاکی ادامه حیات داده اند و اگر نگرانی و اضطرابی هم داشتند درباره دینشان و مسائل معنوی بوده است.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) آنهایی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نمودند اینها به رحمت پروردگار امیدوارند و خداوند بخشنده و مهربان است.

امام صادق (علیه السلام) می فرمود:

(الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٌ قَدْ مَضَىٰ لَا يَدْرِي مَا

ص: 26



صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ، وَعُمُرٌ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ، فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَلَا يُصَلِّحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ)

(بحار / ج 70 / ص 365)

مؤمن بین دو نگرانی است، نگرانی از گناهی که در گذشته مرتکب شده و نمی داند که خداوند با او چه خواهد کرد و نگرانی از باقیمانده عمر که نمی داند چه چیزهایی از عوامل نابود کننده او را تعقیب می کند و او صبح می کند در حالی که نگران است و او را اصلاح نمیکند جز همین نگرانی. شخصی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد:

(ما أَعْظَمَ خَوْفَكَ مِنْ رَبِّكَ؟ قَالَ: لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا)

(بحار / ج 44 / ص 192)

مؤمن بین دو نگرانی است، نگرانی از گناهی که در گذشته مرتکب شده و نمی داند که خداوند با او چه خواهد کرد و نگرانی از باقیمانده عمر که نمی داند چه چیزهایی از عوامل نابود کننده او را تعقیب می کند و او صبح می کند در حالی که نگران است و او را اصلاح نمی کند جز همین نگرانی. شخصی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد:

(ما أَعْظَمَ خَوْفَكَ مِنْ رَبِّكَ؟ قَالَ: لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا)

(بحار / ج 44 / ص 192)

چقدر ترس تو از پروردگارت شدید و بزرگ است؟ فرمود: کسی در روز قیامت در امان نیست مگر آنکه در دنیا از خدا بترسد. نگرانی و ترس انبیاء و اولیاء همواره از دین و معنویت مردم بوده و تمام تلاش خود را می کردند تا گرایشات مذهبی فزونی یابد و انسانها متوجه جهان آخرت خویش شوند.

ص: 27

خداوند درباره حضرت موسی می فرماید:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ، الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ)

(انبیاء 48-49)

و به موسی و هارون چیزی دادیم که جداسازنده حق از باطل و یادآوری برای اهل تقواست، همان اهل تقوایی که در پنهانی از خدای خویش می ترسند و نگران جهان آخرت هستند.

(فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعَتْهُمْ، وَأَعْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَسَتَعْلَمُ مِنَ الرَّابِحِ غَدًا، وَالْأَكْثَرُ حَسَدًا.)

چه محتاج می باشند آنها به پذیرفتن کلام تو درباره آنچه از هم به آن منعشان کردی و چه اندازه تو از آنچه تو را از آن منع می کردند بی نیازی و به زودی خواهی دانست که برنده کیست و آن که بیشتر بر او حسد برند چه کسی خواهد بود.

بالاخره یک روزی فرا می رسد که دادگاه عدل الهی بر پا شود و به ریز و درشت اعمال رسیدگی گردد علی القاعده در آن روز موعود برنده و بازنده مشخص خواهند شد. در آن روز سود برندگان از زندگانی دنیا و زیان دیدگان همه آشکار خواهند گشت.

امام هادی النقی (علیه السلام) می فرمود:

(ثُمَّ الدُّنْيَا سَوْقٌ رَّيْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِيرٌ آخِرُونَ)

(تحف العقول / ص 480)

دنیا بازاری است که عده ای در آن سود می برند و گروهی گرفتار ضرر و زیان می شوند.

پیداست چه کسانی سود می برند و چه کسانی زیان می کنند، امام علی (علیه السلام) به ابادر فرمود به زودی خواهی دانست چه کسانی

ص: 28

برنده میشوند و آن که بیشتر به وضعش غبطه خورند و حسد ورزند چه کسی خواهد بود. وقتی اصحاب یمین و اصحاب شمال یعنی دست راستیها و دست چپها از هم جدا شوند و آنانی که از مقربین هستند در یک صف قرار گیرند معلوم خواهد شد برنده کیست؟

(فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ، فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ)

اما آنکه از مقربان درگاه الهی است آنجا در آسایش و نعمت بهشتی است.

(وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ، فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ، وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ)

و اما اگر از تکذیب کنندگان و گمراهان است، نصیب او حرارت آتش و جایگاهش دوزخ است.

(واقعه 88 تا 94)

راستی که در این عالم برنده و بازنده به طور واقعی معلوم نخواهد شد و اصولاً دنیا با وقت کمی که انسان در آن هست جای پاداش چه برای ستمکاران و کافران و چه برای اهل ایمان و تقوا نیست.

باید در جهان آخرت برنده و بازنده معلوم گردد که:

(فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَاؤُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ)

(معارج /4)

مقدار هر روزش پنجاه هزار سال است.

در آنجا فرصت فراوانی هست تا برندگان به وعده های الهی نایل شوند وعده هایی از قبیل شراب طهور، حور العین، ولدان مخلدون، جنات عدن و فردوس و غیره و بازندگان و آنهایی گرفتار خسران و ضرر شده اند نیز به وعده هایی الهی نایل خواهند آمد که عبارت است از آب جوشان، چهره های خاک

ص: 29

آلوده، لهیب آتش جهنم و بالاخره سوختن در آتش.

(وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَىٰ عِبْدِي رَتْقًا، ثُمَّ اتَّقَىٰ اللَّهَ - لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا)

اگر آسمانها و زمین را بر بنده ای ببندند و او از خدا بترسد و خداوند تبارک و تعالی برای او راه خروجی از آن دو قرار خواهد داد.

ارزش تقوا و ترس از خدا در بیان مولایمان علیل روشن می شود در واقع حضرت امیرالمؤمنین علا راه نجات و نیکبختی: را در پرتو ترس از خدا می دانند و به عباتی دیگر اگر کسی در ن تمامی کارهایش خود را در محضر پروردگار ببیند. از او بترسد در صورتی که تمامی مردم عالم بر علیه او بسیج شوند و همه و راههای آسمان و زمین را برای پیشرفت و ادامه کار او ببندد خداوند با قدرت لایزالش از آسمان و زمین راههایی را برای رهایی او باز می فرماید و این تقریباً در این چند قرآن تصریح شده است.

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)

و هر که از خدا بترسد و تقوا را پیشه خویش سازد خداوند راه رهایی را برایش فراهم می آورد و از جایی که حساب نمیکرد بدو روزی می بخشد.

در آیه بعدی می فرماید:

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا)

و هر که تقوا پیشه کند مشکلات کار او را آسان گرداند.

د و در آیه بعد می فرماید:

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا)

ص: 30

هر که با تقوا شود و از خدا بترسد لغزشهایش را خداوند می پوشاند و او را پاداش بزرگ عطا نماید.

(طلاق / آیات 2 تا 5)

وقتی به فلسفه کلی عبادات دقت می شود می بینیم که همگی با یک هدف تکلیف شده اند و آن هم ایجاد تقوا در کسانی که بدان عبادات روی می آورند. درباره نماز خداوند تبارک و تعالی میفرماید:

(وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)

(عنکبوت /45)

نماز را بر پا دار زیرا که نماز انسان را از کارهای زشت و بد مانع می شود. درباره روزه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)

(بقره /183)

ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده همان طور که بر پیشینیان شما نوشته شده بود شاید تقوا را پیشه خود سازید.

درباره حج می فرماید:

(الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِن خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ)

(بقره /197)

حج در ماههای معین است بنابراین هر که حج بر او واجب شود آنچه میان زن و شوهر رواست باید ترک کند و نیز دروغ و جدل را کنار بگذارد و شما هر کار خوبی را انجام دهید خداوند بر آن آگاه است، توشه تهیه کنید که بهترین توشه تقواست و از من

ص: 31

بترسد ای صاحبان عقل و خرد. در نماز و روزه و حج یک وجه اشتراکی وجود دارد که قابل دقت است وقتی تکبیره الإحرام گفته می شود تا پایان نماز و گفتن سلام خوردن و خوابیدن و خندیدن و گریه برای دنیا و روی و از قبله برگرداندن و غیره ممنوع است و باید از آنها امساک شود. شخص روزه دار باید از اذان صبح تا اذان مغرب از آنچه را که روزه را باطل می کند امساک نماید.

کسی که لباس احرام را می پوشد تا تقصیر نکرده و هنوز محرم است بیست و پنج چیز بر او حرام است و باید از آنها امساک نماید.

پس به طور کلی در نماز و روزه و حج این سه عمل بزرگ همه عبادی ما یک هدف در نظر است آن هم ایجاد روح تقوا و قدرت امساک است.

و مولایمان علی (علیه السلام) به اباذر غفاری (رحمه الله علیه) در واقع چنین فرمود که تقوا کلید درهای بسته آسمانها و زمین است و همو در یک کلامی موجز و بسیار زیبا فرمود:

(التَّقَى، رَيْسُ الْأَخْلَاقِ.)

(بحار 5/70 ص 284)

تقوا رئیس و مجموعه صفات پسندیده است.

(ولا يؤنسك إلا الحق، ولا يوحشك إلا الباطل، فلو قبلت دنياهم لاحبوك، ولو فرضت منها لامنوك)

جز به حق به هیچ چیز دیگری انس و الفت نداشته باش و جز هم از کارهای باطل و غلط از چیز دیگری وحشت مکن.

اگر تو دنیای آنها را قبول میکردی ترا دوست می داشتند و اگر از دنیا چیزی برای خود انتخاب میکردی و بدان خشنود میشدی ترا در ایمنی و مورد اطمینان قرار می دادند.

ص: 32

انسان از واژه انس گرفته شده و به طور فطری هیچکس قادر نیست بدون انس با دیگران به زندگی ادامه دهد و ما به هر چه و هر که الفت گیریم دقیقاً روحيات و خلیقات مألوف و مأنوس در ما اثر می گذارد. به همین علت باید دقت کنیم با که و چه انس میگیریم.

حواریون به عیسی عرض کردند:

(يَا رُوحَ اللَّهِ فَمَنْ نُجَالِسُ إِذَا قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهُ رُؤْيَيْتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.)

(بحار / ج 77 ص 147)

ای روح الله با چه کسی مجالست کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر علم و دانش شما بیافزاید و کارهایش شما را به آخرت ترغیب و تشویق نماید.

انس با همه صالحان و نیکان خوب است ولی بهترین مأنوس ذات مقدس الله است که انس با او حلاوت و شیرینی خاصی دارد.

مولایمان علی (علیه السلام) در این باره به درگاه الهی عرض میکند:

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْأَيْسِينَ لِأَوْلِيَانِكَ...)

پروردگارا تو با دوستانت از همه دوستان مأنوس تری.

(قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ؛ إِنَّ أَوْحَشَتَهُمُ الْغُرْبَةُ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ، )

و دل‌هایشان به تو در التهاب است، اگر تنهایی و غربت آنها را به وحشت اندازد، یاد و ذکر تو مأنوسشان می نماید.

(نهج البلاغه / خطبه 218)

**عثمان بن مضعون**

ص: 33

عثمان بن مضعون از یاران خوب رسول خدا (علیه السلام) و مورد علاقه آن حضرت بود

(كان من زهاد الصحابه و أكابرها و كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) يحبه حباً شديداً. )

او از زهاد و بزرگان اصحاب رسول خدا بود و پیامبر او را: سخت و شدید دوست می داشت. معروف است که عثمان برادر رضاعی رسول خدا بوده و بی اعتنای به دنیا تا آنجا که همسرش به پیامبر از دست او شکایت کرد و پیامبر او را دعوت به اعتدال نمود هنگامی که ابراهیم تنها پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فوت کرد آن گرامی خیلی گریه کرد و فرمود:

(الْحَقُّ بِسَلْفِكَ الصَّالِحِ عَثْمَانَ بْنِ مَضْعُونٍ)

پسرم به سلف صالح خود عثمان بن مضعون ملحق شو.

(معجم رجال الحديث ج 11 / ص 127)

در روایت است که یک چشم خود را در راه اسلام و مبارزه با کفار قریش از دست داد و چنین سرود:

فإن تك عيني في رضا الرب نالها

يداملحد في الدين ليس بمهتهد

فقد عوض الرحمن منها ثوابه

و من یرضاه الرحمن یاقوم یسعد

اگر یک چشمم در راه رضای پروردگار از بین رفت به توسط دستهای ملحد و کافرین که قابلهدایت نبود؟! خداوند مهربان و در عوض به من ثواب عطا فرمود، ای مردم کسی که خدا از او

راضی باشد رستگار خواهد بود.

هنگامی که فرزندش از دنیا رفت به شدت محزون شد و



گوشه ای از خانه اش را مسجد کرد و شب و روز در آن نقطه مشغول عبادت شد و خبر به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید آن گرامی به نزد عثمان بن مضعون آمد و فرمود:

خداوند تبارک و تعالی در آئین ما رهبانیت قرار نداده بلکه رهبانیت امت من جهاد در راه خداست. ای عثمان بن مضعون بهشت هشت در دارد و جهنم هفت در و تواز هر کدام از هشت در بهشت اختیار داری که وارد شوی در حالی که پسرت را در کنار خود می یابی او به تو نزدیک می شود و برای تو در پیشگاه الهی شفاعت می نماید و او شکیبایی کرد و از انزوا بیرون آمد. عثمان بن مضعون در سال دوم هجرت در ماه ذالحجه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

(سفینه البحار / ج 2 / ص 160)

حالا توصیف مولایمان علی (علیه السلام) را درباره این مرد بزرگ مطالعه کنید که حقا دیده نشده امیرالمؤمنین علی از کسی اینگونه یاد کند.

(كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ، وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ، فَلَا يَسْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ، وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً، فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَفَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ، وَ كَانَ صَدِّعِيفاً مُسْتَضَّعِيفاً، فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِدْلٌ وَادٍ، لَا يُدْلِي بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيباً، وَ كَانَ لَا يُلُومُ أَحَدًا عَلَيَّ مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ، وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَ جَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ، وَ كَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ، وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ

ص: 35

عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ، وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَكَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى، [فَخَالَفَهُ] فَيَخَالَفُهُ. فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزُّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا، فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.

(نهج البلاغه / حکم و مواظب/281)

در گذشته برایم برادری بود که در راه خدا مرا برادری می کرد. به خاطر آنکه دنیا در نظرش کوچک بود در نظر من شخصیتی بزرگ بود. شکمش بر او مسلط نبود اگر به چیزی دست نمی یافت د حسرتش را نمی خورد و اگر به چیزی دست می یافت افراط جمیع نمی کرد. اکثر روزهایش را در سکوت میگذارند. و هنگامی که لب به سخن می گشود جای سخن گفتن برای دیگران باقی نمی گذاشت و عطش پرسش کنندگان را رفع می کرد. از طبقه ضعیف جامعه بود و مردم او را ضعیف می دانستند. ولی وقتی یک مسئله جدی پیش می آمد چون شیری نیرومند و مار بیابان مشغول به کار می شد

تا پیش قاضی نمی رفت دلیل نمی آورد و هر که عذری داشت سرزنش نمی کرد تا اینکه عذرش را گوش می داد. از درد شکایت نمی کرد مگر وقتی که سلامتی می یافت. آنچه میگفت عمل می کرد و کاری که انجام نمیداد حرفش را نمی زد.

اگر در گفتار بر او پیروز می شدند در سکوت کسی نمی توانست او را شکست دهد. در شنیدن سخن دیگران حریص تر بود تا اینکه خود سخن بگوید و اگر دو موضوع ناگهانی برایش پیش می آمد دربار هر دو فکر می کرد که کدامیک به هوای نفس نزدیکتر است با همان مخالفت می کرد.

بنابراین بر شما لازم است که این صفات را در خود ایجاد کنید و در به دست آوردن آنها از همدیگر سبقت بگیرید و اگر نتوانستید بدانید که فراگرفتن مختصر بهتر است از اینکه همه را ترک کنید.

(كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ)

در گذشته برایم برادری بود که در راه خدا مرا برادری می کرد. موضوع اخوت و برادری در اسلام از زیباترین و بهترین مسائل عاطفی است. وقتی دو نفر با هم صیغه اخوت می خوانند حقوق متقابل و جالب توجهی نسبت به یکدیگر پیدا میکنند در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آنقدر درباره برادر ایمانی سفارش شده که درباره برادر پدر و مادری بدان حد سفارش و نشده است.

امام صادق می فرمود:

(الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اِشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَأَزْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ)

(بحار / ج 74 / ص 268)

مؤمن برادر مؤمن است و مانند جسم واحدی هستند که قسمتی از بدن یکی از آنها درد و المی مبتلا شود سایر اعضا بدن به درد می آید و روح آنها یکی است.

همو فرمود: برای هر چیزی، چیز دیگری هست که آن را آرامش می بخشد.

(وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرِيحُ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْتَرِيحُ الطَّيْرُ إِلَى شَكْلِهِ)

(بحار / ج 74 / ص 234)

و مؤمن با دیدن و ملاقات با برادر ایمانیش آرامش می یابد همانطور که دو پرنده هم جنس در کنار هم آرامند.

ص: 37

اگر این پیوند همراه با اخلاص و برای خدا باشد بسیار پاکیزه تر و زیباتر خواهند شد چون ممکن است بعضی رفاقتها و برادریها را بر اساس نیات مادی و استفاده جستن از یکدیگر برقرار سازند پیداست که این اخوت پایدار و ارزشمند نخواهد

مولایمان علی (علیه السلام) می فرمود:

( مَنْ أَخَى الدُّنْيَا حَرَّمَ ) (غرر الحکم)

هر کس به خاطر دنیا با کسی برادری کند گرفتار محرومیتها خواهد شد.

همو فرمود: مردم با یکدیگر برادرند

(فَمَنْ كَانَتْ إِخْوَانُهُ فِي غَيْرِ ذَاتِ اللَّهِ فَهِيَ عَدَاوَةٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ)

(بحار / ج 74 / ص 165)

و هر کس برادریش را در غیر رضای پروردگار برقرار سازد منجر به دشمنی خواهد شد و این کلام خداوند عز و جل است که فرمود (برادران امروز بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمن هستند مگر آنهایی که تقوا را پیشه خود ساختند)

بنابراین چه خوب است که برادری بر اساس معیارهای معنوی و الهی باشد که در این صورت نتیجه و ثمره ای بر این اخوت خواهد بود همان گرامی فرمود:

( بالتواخى فى الله تثمر الأخوة )

( غرر الحکم )

به واسطه برادری در راه خداست که برادری ثمر می بخشد.

(وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ)

ص: 38

به خاطر آنکه دنیا در نظرش کوچک بود در نظر من شخصیتی بزرگ بود. دنیا ممکن است از نظر بعضی بزرگ جلوه کند برای آنانی که آخرت را باور دارند و در مقام مقایسه آن جهان با این جهان هستند دنیا در نظرشان مانند رحم مادر و محلی کوچک و پست است. معمولاً آنهایی که از آیات و روایات مربوط به وسعت و گسترش نعمتهای الهی در جهان آخرت بی اطلاع هستند دنیا و مواهب آن در نظرشان خیلی بزرگ نشان داده می شود.

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)

به زندگی ظاهری دنیا آگاهند ولی نسبت به زندگی آخرت به کلی بی خبرند.

(وكان خارجاً من سلطان بطنه)

شکمش بر او مسلط نبود. یعنی هر چه هوس می کرد و دل مطالبه مینمود داخل معده نمی کرد که گاهی سلطه شکم و دلم می خواهدها انسان را به جهنم می فرستد یک لقمه حرام کافی است که چهل شبانه روز انسان را در ابعاد معنوی عقب اندازد و عبادات مورد قبول حق قرار نگیرد.

رسول الله (علیه السلام) یکی از نگرانیهایش درباره آینده ملت حرام خواری و شهوت شکم بود.

(ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مَضَلَّتْ الْفِتْنِ وَ شَهْوَةُ وَ الْفَرْجِ الْبَطْنِ .)

(میزان الحکمه / ج 1 / ص 154)

درباره سه چیز نسبت به اتم نگرانم، گمراهی بعد از معرفت و هدایت، و عوامل فتنه انگیز و گمراه کننده و شهوت جنسی و شکم

مولایمان علی (علیه السلام) می فرمود:

(إِيَّاكُمْ وَالْبِطْنَةَ، فَإِنَّهَا مَفْسَاةٌ لِلْقَلْبِ، مَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ، مَفْسَدَةٌ لِلْجَسَدِ)

(غرر الحکم)

بر شما باد به مواظبت از شکم که پر خوری و حرام خوری باعث قساوت قلب و کسالت و بی حالی در نماز و فساد و بیماری جسم می شود.

ممکن است بعضی از متدینین و مؤمنین علاقمنده باشند که بدانند پس چه اندازه باید به شکم رسید و چه مقدار باید خورد و خوراک ما باشد. پاسخ را از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) دریافت کنند که فرمودند:

(كُلْ وَأَنْتَ تَشْتَهِي، وَ أَمْسِكْ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي)

(بحار / ج 62 / ص 290)

بخور در هنگامی که میل به غذا داری و تا اشتها و میل داری دست از غذا بکش.

(فلا يشتهي ما لا يجد، ولا يكثر إذا وجد)

اگر چیزی را به دست نمی آورد حسرتش را نمی خورد و اشتها نشان نمی داد و هنگامی که به چیزی دست می یافت افراط نمی کرد.

آیه شریفه می فرماید:

(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)

ص: 40

نسبت به آنچه از دست می دهید دلتنگ و آزرده خاطر نشوید و نسبت به آنچه به دست آورید مغرور و شادمان نگردید. در واقع یک نوع بی اعتنائی به زخارف دنیا است و عثمان بن مضعون که مورد توصیف و تعریف مولایمان علی (علیه السلام) قرار گرفته چنین بوده است هنگام نداری حسرت نمی خورده و دلتنگ نمیشد و هنگام اقبال دنیا و داشتن مغرور نمی گشته و زیاده طلبی نمی کرده است.

به عبارتی دقیقاً زهد در دنیا را او مصداق داده چنانکه همان بزرگوار می فرماید:

(الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ، فَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَهُوَ الزَّاهِدُ)

(بحار/ج 78 ص 70)

تمام زهد در دو کلمه قرآن است، خداوند تبارک و تعالی فرمود: نسبت به آنچه از دست می دهید دلتنگ نشوید و نسبت به آنچه به دست می آورید شادمان نگردید. بنابراین هر که در باره آنچه در گذشته از دست داده مأیوس نشود و درباره آنچه در آینده به دست می آورد شادمان نگردد زاهد واقعی است. شاید بعضی فکر کنند زهد یعنی ترک دنیا و انزوا طلبی. نه این طور نیست زهد یعنی دل نیستن به دنیا وقتی دل به زخارف دنیا نگیرد نخورد راحت می توان از کنارش گذشت نه از اقبالش گرفتار غرور می شویم و نه از ادبارش و پشت کردنش غم زده و محزون میگردیم.

در آیه دیگر می فرماید:

ص: 41

(لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ)

(آل عمران 153)

برای از دست دادن و یا به دست آوردن چیزی اندوهناک نشوید.

(وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا، فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَتَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ، )

اکثر روزهایش را در سکوت سپری می کرد و هنگامی که لب به سخن می گشود جای سخن گفتن برای دیگران باقی نمی گذاشت و عطش پرسش کنندگان را رفع می کرد.

صمت و سکوت با معنا از قدرت روحی و تملک نفس نشأت رام میگیرد کسی که در هنگام سخن گفتن هر صاحب سخنی را مجذوب خویش می کند و عطش پرسش کنندگان را بر طرف می نماید و قادر به استخدام هر نوع لفظ و کلام است چنین شخصی وقتی سکوت می کند نه از جهت نداشتن و ضعف کلام است بلکه بدین خاطر است توانایی مهار زبان را دارد و این ارزش بزرگی است چه ارزشی از این بزرگتر که انسان زبان از گفتن حرفهای نامربوط و پوچ و بی معنا حفظ کند و هرگاه خواست سخن گوید گزیده و سنجیده بگوید؟

امام سجاد(علیه السلام) در رساله حقوق خویش درباره حق زبان می فرماید:

(وَ أَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَاِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَ حَمْلُهُ عَلَى الْأَدَبِ)

(تحف العقول / ص 256)

ص: 42



حق زبان بر گردن ما این است که به آن کرامت کنیم تا ناسزا نگوید و آن را عادت به خیر دهیم و او را حمل به ادب کنیم و به طور کلی زبان را از گفتن ببندیم مگر در مواقعی که ضرورت ایجاب کند و منفعتی از ناحیه دین و دنیا همراه داشته باشد و آن را مانع شویم از گفتن حرفهای زیادی و زشت.

به هر حال سکوت و صمت یک منزل از منازل مهم سلوک الی الله است اینکه انسان حرف را در خانه دل نگه دارد و چیزی نگوید حکایت از صفای باطن و قدرت معنوی شخص سالک می نماید.

امام رضا (علیه السلام) فرمود:

(الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ)

(کافی ج 2، ص 113)

سکوت دری از درهای حکمت است سکوت باعث محبت می شود و سکوت بر هر کار خیری دلیل و راهنماست.

همود در بیانی دیگر به طور مبسوط می فرماید:

سخن در مهار تو است تا مادامی که آن را نگفته ای، و چون گفتی تو در مهار آن خواهی بود. پس زبانت را نگهدار، همانند طلا و نقره یا اسناد مالیات که در خزانه نگه میداری، چه بسا سخنی که نعمتی را تباه سازد و نکبتی را به بار آورد.

به این نکته قابل توجه که در کلام مولا- درباره عثمان بن مضعون بود توجه فرمودید که عثمان در عین حالی که اکثر روزگارش را در سکوت می گذارند ولی هنگامی که به سخن گفتن مشغول می شد جای سخن گفتن برای دیگران

ص: 43

نمی گذاشت. یعنی از یک قدرت تکلم در سطح عالی برخوردار بود.

ایک وقت است کسی حرف نمی زند چون نمی تواند سخن گوید و خصوصاً در جمع و حضور مردم باشد و هنر عثمان بن و مضعون این بود که در عین حالی که از توانایی بسیار بالایی برای سخن گفتن بهر مند بود ولی لب به سخن باز نمی کرد مگر مواقعی که ضرورت ایجاب می کرد.

(وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا، فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ)

از طبقه ضعیف جامعه بود و مردم او را ضعیف می دانستند. ولی وقتی یک مسئله جدی پیش می آمد چون شیری نیرومند و مار بیابان مشغول به کار میشد.

و بعضی جثه ضعیفی دارند ولی وقت کار آن هم کاری که برای رضای پروردگار باشد چون شیر می خروشد و چون مار بیابان متحرکند.

آنجایی که وظیفه حکم کند هیچگونه ضعف و سستی از خود نشان نمی دهند و با یک دنیا شور و عشق مشغول انجام وظیفه می شوند.

صفت شجاعت و تهور در انجام کارها از صفات برجسته مؤمن است همان گرامی می فرمود:

(السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ، يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِيمَنْ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ)

(غررالحکم)

صفت سخاوت و شجاعت غرائزی شریف و ارزشمندی هستند که خداوند در کسانی که دوست میدارد و امتحانشان فرموده قرار میدهد.

(لَا يُدَلِّي بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا، وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا)

ص: 44

عَلَى مَا يَجِدُ الْعُدْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ،)

تا پیش قاضی نمی رفت دلیل نمی آورد و هر که عذاری داشت سرزنش نمی کرد تا اینکه عذرش را گوش میداد.

در واقع اهل دعوا و نزاع نبود همیشه در برخوردها می کوشید مستدل و برخورد کند و برای حرف خویش اقامه دلیل نماید آن هم در محضر قاضی و اگر کسی خطایی مرتکب میشد صبر می کرد عذرش را بازگو کند و سخنانش را استماع میکرد.

دیده اید که بعضی ها چقدر زود قضاوت می کنند بدون داشتن دلیل قانع کننده آبروی افراد را می برند و انسانهای بیگناه را متهم می نمایند.

قرآن توصیه می فرماید که:

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ)

(اسراء 36)

چیزی که درباره آن آگاهی نداری دنبال مکن بعبارتی بدون تحقیق در پی سخنی مرو و کسی را خوب یا بد مخوان.

گاهی بعضی بر ما بدی می کنند یا مثلاً خلف وعده می نمایند

و سر موقع به محل مورد قرارداد حضور نمی یابند ما به محض ملاقات با آنان بدون هیچ مقدمه شروع به پرخاشگری و انتقاد تند با آنها میکنیم در حالی که سزاوار آن است که صبر کنیم تأخیر و عدم حضور خود را بیان کنند شاید عذر موجهی داشته باشند و عجله ما در قضاوت باعث می شود ما عوض آنها شرمند شویم.

(وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ)

از درد شکایت نمی کرد مگر وقتی که سلامتی می یافت.

یکی از موارد امتحان الهی موقع درد و کسالت است معمولاً افراد در این امتحان نمره پایین می آورند و لب به شکایت باز

ص: 45

می کنند مگر اولیاء خدا و آنانی که تن به رضای حضرت معبود داده اند.

امام سجاد(علیه السلام) در هنگام مرض و بیماری به خدای خویش عرض می کرد:

(اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَدَّرَفُ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ بَدَنِي ، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحْدَثْتَ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي) (الها حمد تراست به خاطر آنکه بدن سالمی به من عنایت و فرمودی و حمد تراست برای اینکه هم اینک بیمارم ساخته ای.

(وَ اجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عِلَّتِي إِلَى عَفْوِكَ ، وَ مَتَّحَوِّلِي عَنْ صَدْرِعَتِي إِلَى تَجَاوُزِكَ ، وَ خَلِّصِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِكَ ، وَ سَلِّمْتِي مِنْ هَذِهِ الشَّدَّةِ إِلَى فَرْجِكَ إِنَّكَ الْمُتَّفَضِّلُ بِالْإِحْسَانِ ،)

(صحیفه سجادیه / دعای پانزدهم)

و بیرون شدن از بیماری را با عفو و تندرستی ام از این سختی را با گشایش همراه ساز که تو عطاکننده احسانی رسول الله(ص) می فرمود:

(من مرض یوما ولیله فلم یشک إلى عواده بعثته الله یوم القیامه مع خلیله ابراهیم خلیل الرحمن حتی یجوز الصراط کالبرق الأمع)

(وسائل الشیعه، ج 2/ص 628)

هرکس روز و شبی بیمار شود و به اطرافیانش شکایت از بیماریش نکند خداوند او را با خلیلش ابراهیم خلیل الرحمن مبعوث خواهد کرد و از پل صراط چون برق جهنده سریع میگذرد.

(وَ كَانَ یَقُولُ مَا یَفْعَلُ وَلَا یَقُولُ مَا لَا یَفْعَلُ )

آنچه میگفت عمل می کرد و کاری که انجام نمیداد حرفش

را نمی زد.

این امتیاز مؤمن است که آنچه می گوید و مردم را بدان دعوت می کند نخست عمل کند و یا وقتی به کسی وعده و وعیدی می دهد پای حرف خود بایستد و به گفته خود عمل نماید و اگر کاری از دست او بر نمی آید بی جهت قول و قرارش ندهد و کسی به را در انتظار نگذارد.

تخلف نسبت به آنچه می گوئیم حکایت از ضعف اراده و تصمیم ما می کند و این یک رذیله اخلاقی است که باید اصلاح شود. سعادت انسان بستگی به کسب خوبیها و خیرات دارد و کسب خوبیها و خیرات وابسته به اراده ای قوی و نیرومند است. پس باید اراده را قوی کرد تا به آنچه وعده می دهیم و می گوئیم عمل کنیم خداوند تبارک و تعالی حتی حضرت آدم را به همه خاطر نداشتن اراده نیرومند سرزنش می نماید.

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا)

(طه / آیات 115)

با آدم عهد بستیم که فریب شیطان را نخورد ولی او فراموش کرد ما در او اراده استوار نیافتیم.

و درباره آنها که نمی توانند از عهده کاری برآیند نیز باید گفت بی جهت به کسی قول ندهید وقتی نمی توانید کار مورد نظر را انجام دهید.

در غیر این صورت اعتبار و ارزش انسان زیر سؤال می رود و از چشم مردم می افتد.

سیره ائمه طاهریں ال بر این بود که هر چه میگفتند عمل و می کردند و کسی را در انتظار نمی گذاشتند.

ابوبصیر گفت همسایه ای داشتم که از یاران ستمکاران و اهل

ص: 47

فسق بود و در همین رابطه ثروت زیادی به دست آورده بود. چند کنیز آوازه خوان و مطرب داشت و پیوسته مجلسی از هواپرستان تشکیل می داد و به لهو و لعب و عیش و طرب میگذرانیده کنیزان آواز می خواندند و آنها شراب می خوردند. چون همسایه من بود همیشه به واسطه شنیدن آن اعمال زشت از دست او ناراحت بودم چند مرتبه تذکر دادم ولی نتیجه نبخشید. آنقدر اصرار کردم که تا روزی گفت: من مردی مبتلا و اسیر شیطانم امام تو گرفتار شیطان و هوای نفس نیست. اگر وضع مرا به صاحب خود حضرت صادق (علیه السلام) بگوئی شاید خداوند به واسطه تو مرا از پیروی نفس نجات دهد.

ابوبصیر گفت سخن آن مرد بر دلم نشست. صبر کردم تا هم زمانی که خدمت امام رسیدم داستان همسایه ام را به آن جناب عرض کردم. فرمود: وقتی به کوفه برگشتی او به دیدن تو می آید بگو جعفر بن محمد میگوید آنچه از کارهای زشت میکنی ترک کن برایت بهشت را ضمانت می کنم به کوفه برگشت مردم به دیدنم آمدند او نیز با آنها بود همینکه خواست حرکت کند نگاهش داشتم. وقتی اتاق خلوت شد گفتم وضع ترا برای امام صادق (علیه السلام) شرح دادم. فرمود او را سلام برسان و بگو آن حال را ترک کند تا برایش بهشت را ضمانت کنم گریه اش گرفت. گفت ترا به خدا قسم جعفر بن محمد این حرف را به تو فرموده سوگند یاد کردم آری. گفت همین مرا بس است از منزل خارج شد.

پس از چند روز که گذشت از پس من فرستاد. وقتی پیش او رفتم دیدم پشت درب ایستاده برهنه است گفت هر چه در خانه داشتم به مصرف اهلش رساندم و چیزی باقی نگذاشتم اینک

می بینی از برهنگی پشت درب ایستاده ام. من به دوستان خود مراجعه کردم مقداری که تأمین لباسش را بکنند تهیه نمودم برایش آوردم.

پس از چند روز دیگر پیغام داد مریض شده ام بیا ترا بینم در مدت مریضی اش مرتب از او خبر می‌گرفتم و با داروهایی به معالجه او مشغول بودم بالا-خره به حال احتضار رسید. در کنار بسترش نشسته بودم و او را در حال مرگ بود در این موقع بیهوش شد، وقتی به وش آمد) در حالی که لبخندی بر لبانش آشکار بود گفت ابابصیر صاحب حضرت صادق (علیه السلام) به وعده خود وفا کرد، این گفت و دیده از جهان بر بست.

(بحار/ ج 47 / ص 145)

(وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ ، وَ كَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ) اگر در گفتار بر او پیروز می شدند در سکوت کسی نمی توانست او را شکست دهد. در شنیدن سخن دیگران حریص تر بود تا اینکه خود سخن بگوید.

حرف زدن آن هم بدون منطق و بی پایه سهل است اینکه انسان قادر به سخن گفتن حساب شده و قاطع باشد ولی نفس را مهار کند و چیزی نگوید مهم است. معمولاً- افراد برای ابراز احساسات درونی خویش و خالی کردن عقده ها پشت سر هم حرف می زنند تا به قول خودشان راحت شوند و آرام گیرند ولی اگر کسی مثل این برادر بزرگوار امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درست خلاف این روش را انجام دهد در شنیدن سخن دیگران حریص تر باشد تا سخن گفتن خویش واقعا شگفتی آور است و حکایت از یک روح بلند و قدرت فوق العاده می کند.

ص: 49

رسول الله (صلى الله عليه و آله) درباره سکوت اولیاء خدا می فرماید:

(إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْرًا وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً)

(بحار / ج 69 / ص 289)

اولیاء خدا سکوت می کنند ولی سکوتشان ذکر است، به :حوادث روزگار می نگرند و نگاه آنان عبارت است و سخن می گویند و در حالی که سخنانشان حکمت است.

(وَ كَانَ إِذَا بَدَهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى، [فَخَالَفَهُ] فَيَخَالَفُهُ.)

و اگر دو موضوع ناگهانی برایش پیش می آمد درباره هر دو فکر هویه می کرد که کدامیک به هوای نفس نزدیکتر است با همان مخالفت میکرد.

باز هم مولا (علیه السلام) از اراده آهنین و قدرت روحی بسیار ارزشمند برادر ایمانی خویش فرمود راستی که مخالفت با هوای نفس و خواسته دل کار دشواری است حرف زدن و شعار دادن آسان است ولی وقتی هنگام عمل فرا می رسد معمولاً دوام نمی آوریم و از خود ضعف نشان میدهیم و در برابر خواسته دل تسلیم می شویم.

و حال آنکه هر کس به جایی رسید و منازلی از سلوک الی الله را طی کرد با مخالفت با هوای نفس خویش بوده است.

یکی از حالات زشت نفسانی آن حالتی است که ما را به طور دایم امر به بدی و کار خلاف می کند که به تعبیر قرآن نفس اماره است. یوسف صدیق با همه قداست و پاکیزگی نفسانیش از این حالت به خدا پناه می برد.

ص: 50



(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي )

(یوسف 53)

ضمیر انسان پیوسته به گناه فرمان میدهد مگر آن را که پروردگارم رحم کند.

نفس اماره حالت بچه ها را دارد همان طور که کودکان هر چه می بینند هوس می کنند او نیز صاحبش را پی در پی به کارهای زشت دستور می دهد. شخص بوالهوس همیشه در وجودش حرکات اضطراب انگیزی موجود است هر دم هوسی دارد دمدمی مزاج است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

(مَنْ أَطَاعَ نَفْسَهُ فِي شَهَوَاتِهَا فَقَدْ أَعَانَهَا عَلَى هُلْكِهَا)

(غررالحکم ص 188)

آن کسی که در شهوات مطیع نفس خویش می شود به نابودی و هلاکت خویش کمک کرده است.

راه علاج این حالت نفسانی تقویت اراده و شتاب نکردن در تصمیم گیری است که بعضی آن قدر در این باره ضعیف عمل می کنند که هوای نفس خویش را معبود خویش قرار می دهند.

(أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)

(فرقان 43)

آیا ندیدی کسی را که هوس خویش را خدای خود قرار داده و کار عثمان بن مضعون چه اندازه زیبا بوده که وقتی دو موضوع برایش پیش می آمد می دید کدامیک به هوای نفسش نزدیکتر است با همان مخالفت می کرد.

در پایان مولایمان علی (علیه السلام) به فرا گرفتن این حالات و صفات حمیده برادر ایمانیش سفارش میفرماید.

(فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ (الاخلاق) فَالزُّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَدَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ

ص: 51

بر شما لازم است که این صفات را در خود ایجاد کنید و در به دست آوردن آنها از همدیگر سبقت بگیرید و اگر نتوانستید، بدانید که فراگرفتن مختصر بهتر است از اینکه همه را ترک کنید.

عمار در سخت ترین شرایط اسلام همراه پدر و مادر و برادرش عبدالله مسلمان شد پدر و مادرش یعنی یاسر و سمیه با شدیدترین وضع به شهادت رسیدند و خود نیز در سن نود و نما چهار سالگی در رکاب امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) در جنگ صفین به شهادت رسید.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) به او می فرمود:

(مرحبا بالطیب المطیب )

آفرین به پاکیزه پاک سرشت

(شرح ابن ابی الحدید / ج 9 / ص 10)

عمار مدافع حریم ولایت و امامت بود عمار از پیشگامان تشیع بود و نامش در همه جا در کنار سلمان و ابوذر و مقداد بود و گاهی با مخالفین ولایت به احتجاج و مبارزه بر می خاست.

عمار یاسر در یکی از کوچه های مدینه در حالی که شمشیر بر کمرش بود، عبور می کرد و مردم را به یاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرا می خواند. در این میان با مغیره بن شعبه ملاقات کرد و از او خواست تا به سپاه علی (علیه السلام) بپیوندد.

مغیره گفت: من اگر بدانم که نبرد در راه خداست با علاقه در / آن شرکت می کنم من روش عثمان را صحیح نمیدانستم ولی کشتن او را نیز صلاح نمیدانستم بنابراین به نظر من تو نیز ای

عمار در خانه بنشین تا وضع کاملاً روشن گردد. که چه کسی بر حق است و چه کسی بر باطل. آنگاه با بینش کامل در راه افراد هدایت یافته گام بر می داریم!

عمار پاسخ گفت: من به خدا پناه می برم که بعد از بینایی کور و شوم و کاری کنم که افرادی که بر آنان پیشی داشته ام به من برسند، و کسانی مرا تعلیم دهند که من آنها را آگاه کرده ام.

مغیره به ادعای خود به نصیحت عمار پرداخت که با احتیاط در جریانها وارد گردد و خود را به خطر نیاندازد.

عمار پاسخ داد: در گفتار خود خوب بیندیش ولی من در نیت خود استوار هستم و بزودی با سپاه علی (علیه السلام) حرکت خواهم کرد.. هنگامی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از گفتگوی عمار و مغیره اطلاع یافت به عمار فرمود:

(دَعُهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ، لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ..)

ای عمار او را واگذار زیرا که او از دین چیزی را نپذیرفته جز آنچه انسان را به دنیا نزدیک کند و به عمد وارد شبهات شود و تا شبهه ها را وسیله عذر خود در انجام لغزشها قرار دهد.

یکبار عثمان بن عفان به عمار گفت پیامبر تو را چگونه توصیف کرد؟

عمار گفت: روزی به محضرش رفتم و گلو و پیشانیش را بوسیدم، او به من فرمود:

(يَا عَمَّارُ إِنَّكَ لَتُحِبُّنَا وَإِنَّا لَنُحِبُّكَ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْأَعْوَانِ عَلَى الْخَيْرِ الْمُتَّبِعِينَ عَنِ الشَّرِّ)

(شرح ابن ابی الحدید/ ج 9 ص 11)

ای عمار تو ما را دوست داری و ما تو را دوست داریم. تو از کسانی هستی که از یاران حقند و باز دارند، باطل و بدی هستند. مولایمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در توصیف و تعریف عمار و یاران خوب دیگرش چنین می فرماید:

(وَأَزْمَعَ التَّرْحَالَ عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْيَارَ وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى. مَا صَدَرَ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَدَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ بِصِدْفَيْنِ إِلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ يُسَدِّعُونَ الْعَصَصَ وَيَسْرُبُونَ الرَّنْقَ؟ قَدْ وَاللَّهِ لَقُتُوا اللَّهَ، فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُمْ وَأَحْلَاهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ،. أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيِّهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيِّ وَ أَبْرَدَ بَرءُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ؟ قَالَ ثُمَّ صَدَّ رَبُّ يَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ ثُمَّ قَالَ: أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ تَدَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَ آمَاتُوا الْبِدْعَةَ، دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَ وَتَّقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ)

(نهج البلاغه / خطبه 181)

بندگان برگزیده پروردگار دل از دنیا کنده و اندک دنیا را که از بین رفتنی است به زیاد آخرت که جاودانی است معامله کرده اند. برادران ما که در جنگ صفین خونشان ریخته شد ضرر نکردند ام که امروز زنده نیستند که اگر بودند باید غصه بخوردند و آب تیره و آلوده بنوشند.

بتحقیق و به خدا قسم که در حالی به لقاء الله رسیدند که مزد

ص: 55

خود را کامل گرفتند و پس از نگرانی در خانه امن ساکن شدند. کجایند آن برادرانم که راه حق را طی کردند و در حال پیوند با حق از این دنیا رفتند؟ عمار کجاست؟ و کجایند همانند ایشان از برادرانشان، همان افرادی که با مرگ پیمان بستند و سرهایشان او را به فاجران هدیه کردند؟ آنگاه امام از دست به محاسن شریف خود گرفت و مدتی گریه کرد و سپس فرمود: اوه چه بگویم از برادرانم که قرآن را تلاوت کردند و آن را محکم و استوار ساختند. به واجبات توجه و کردند. و آنها را بر پا داشتند، سنت را زنده کرده، بدعت را نا می راندند.

به جهاد خوانده شدند، پذیرفتند، به رهبر خود اعتماد کردند و از او پیروی نمودند.

(وَأَزْمَعَ التَّرْحَالَ عِبَادُ اللَّهِ الْأَخْيَارَ وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يُفْنَى )

بندگان برگزیده پروردگار دل از دنیا کنده و اندک دنیا را که از بین رفتنی است به زیاد آخرت که جاودانی است معامله کرده اند. چه معامله پر در آمدی است این نوع معامله که امثال عمار کردند کم دنیا را با زیاد آخرت خرید و فروش نمودند.

وقتی بنا باشد زندگی دنیا کوتاه و محدود و زندگانی آخرت جاودانی و همیشگی باشد اهل ایمان برنده این دنیا و آخرت و کافران و منافقان و فاسقان و ظالمان بازنده اند.

(قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً )

(نساء / 77)

بگو که زندگانی دنیا متاع اندک است و جهان آخرت ابدی برای هر کسی که خدا ترس باشد بهتر است و آنجا به کسی

ص: 56

کمترین ستمی نخواهد شد. مولایمان در نامه ای که به مردم مصر همراه مالک اشتر فرستاد در فرازی از آن نوشت:

(فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَانَ يُبَايِعُونَهُ)

مرا رنجیده خاطر نکرد مگر هجوم مردم برای بیعت با فلانی (ابوبکر)

(فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَهُ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ)

پس دست خود را از بیعت با او باز داشتم تا اینکه دیدم عده ای از مردم مرتد شده و از اسلام برگشتند.

(يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تُلْمَةً أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلَا يَتَكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ)

و تصمیم داشتند که دین محمد را از بین ببرند. ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم شکاف و یا ویرانی در آن مشاهده کنم که مصیبت و اندوه آن برای من بزرگتر از دست دادن حکومت بر شما باشد حکومتی که متاع کم و چند روز بیش نیست.

(يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَّقَشُّ السَّحَابُ)

و آنچه به دست می آید مثل سراب زایل شدنی است و یا چون ابر، از هم پراکنده میگردد. (نهج البلاغه / نامه 62)

آری عمار که در مکتب علی (علیه السلام) پرورش یافته بود دل از دنیا کند و اندک دنیا را که از بین رفتنی و سرابی بیش نیست به زیاد

آخرت که جاودانی است معامله کرده بود. بی جهت نبود که رسول الله انشا درباره اش فرمود:

(مُلِيَ إِيْمَانًا إِلَى مُشَاشِه)

وجود عمار، تا استخوان نرمه سرش پر از ایمان است.

(إِنَّ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَهُ، يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ، وَقَاتِلَ عَمَّارٌ فِي النَّارِ)

(هر دو حدیث در الغدیر / ج 9 / ص 25)

عمار با حق است و حق با عمار است به هر سو که حق بچرخد، عمار نیز به همان سومی چرخد و قاتل عمار در دوزخ است.

(مَا صَدَرَ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ بَصِيفِينَ إِلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ يُسَبِّغُونَ الْغُصَّصَ وَ يَشْرَبُونَ الرَّثِقَ؟ قَدْ وَاللَّهِ لَقُوا اللَّهَ، فَوَفَّاهُمْ أَجُورَهُمْ وَأَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ)

برادران ما که در جنگ صفین خونشان ریخته شد ضرر نکردند که امروز زنده نیستند که اگر بودند باید غصه بخورند و آب تیره و آلوده بنوشند، بتحقیق و به خدا قسم که در حالی به لقاء الله رسیدند که مزد خود را کامل گرفتند و پس از نگرانی در خانه امن ساکن شدند.

عمار در جنگ طولانی صفین چون مالک اشتر همانند دو دست علی علی بود هنگامی که به سپاه دشمن حمله کرد چنین رجز می خواند:

نه هرگز، سوگند به خدای کعبه پیایی به سوی شما می آیم تا در این راه بمیرم یا پیروزی را بنگرم و همواره تا روزگار باقی است و از حریم علی دفاع می کنم دفاع از کسی که داماد رسول

ص: 58



خدا وصاحب امانات کامل و بسیار است.

عمار در آخرین روز شهادت نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده و چنین گفت، ای برادر رسول خدا آیا به من اجازه جنگیدن با دشمن را میدهی؟ امیرالمؤمنان فرمود: (مهلاً رحمک الله) آرام باش و صبر کن خدا تو را رحمت کند تا سه بار اجازه خواست مولا اجازه نداد تا بالاخره اجازه گرفت و گریه کرد و گفت امروز همان روزی است که رسول و آن را برای من توصیف فرموده است.

در این هنگام علی از مرکب خود پیاده شد و عمار را در آغوش گرفت و با او وداع کرد و فرمود:

(يَا أَبَا الْيَقْظَانَ! جَزَاكَ اللَّهُ عَنِ اللَّهِ وَعَنْ نَبِيِّكَ خَيْرًا؛ فَنِعْمَ الْأَخُ كُنْتَ وَنِعْمَ الصَّاحِبُ كُنْتَ)

ای عمار! خداوند از جانب خود و از جانب پیامبرت بهترین پاداش را به تو بدهد و تو نیکو برادری بودی، و نیکو همدم و دوست هستی، بار دیگر حضرت علی (علیه السلام) منقلب شد و اشک ریخت، عمار نیز گریه کرد آنگاه عمار به علی (علیه السلام) چنین گفت: ای امیر مؤمنان من از تو پیروی نکردم مگر از روی آگاهی و بصیرت. همانا من از رسول خدا در روز جنگ حنین شنیدم که فرمود: ای عمار بزودی بعد از من فتنه ای رخ دهد. وقتی که چنین شد، از علی پیروی کن زیرا علی (علیه السلام) بر حق است و حق با علی (علیه السلام) است.

و بالاخره به جبهه رفت و به شهادت رسید و مولا (علیه السلام) در سوگ او نشست و فرمود:

(رَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً يَوْمَ أُسْلِمَ، وَرَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً يَوْمَ قُتِلَ، وَرَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً يَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا)

خداوند عمار را آن هنگام که اسلام را پذیرفت و آن هنگام که کشته شد و آن هنگام که در قیامت زنده و محشور می گردد رحمت کند.

(أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَأَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَأَيْنَ نَظْرًاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيِّ، وَأُبرِدَ بَرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرِ!)

کجایند آن برادرانم که راه حق را طی کردند و در حال پیوند با حق از این دنیا رفتند؟ عمار کجاست؟ پسر تیهان کجاست؟ و مردی که معروف به ذوالشهادتین بود کجاست؟ و کجایند همانند و ایشان و از برادرانشان همان افرادی که با مرگ پیمان بستند و سرهایشان را به فاجران هدیه کردند؟

امام علی (علیه السلام) از راه یافتگان به هدف حق و طی کنندگان مسیر الهی یاد می کند که یکی از آنها عمار است.

وقتی انسان نفس مهتدی داشته باشد و زمینه هدایت را که ایمان به خدا و رسول و قبول ولایت عترت است در خود ایجاد کند مورد تأیید پروردگار قرار خواهد گرفت.

(وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ)

(تغابن/11)

هر که به خدا ایمان آورد خداوند دلش را در مسیر حق هدایت می فرماید.

(مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي)

(اعراف/178)

ب ه هر که را خدا هدایت فرمود هدایت یافته واقعی است.

آنگاه امیرالمؤمنین پس از بیان حالات برادران ایمانی خود و دست به محاسن شریف خود گرفت و مدتی گریه کرد و سپس فرمود:

ص: 60

(أَوْهٖ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ)

اوه چه بگویم از برادرانم که قرآن را تلاوت کردند و آن را محکم و استوار ساختند. امتیاز این بزرگواران تلاوت قرآن و انجام تلاوت آن بوده و بعضی فقط قرآن می خوانند و شاید هم خیلی خوب و با صوتی شایسته ولی در مقام استحکام آیات قرآن و عمل به دستوراتش نیستند.

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ) (بقره / 121)

آنانی که قرآن را برایشان فرستادیم و حق تلاوت آن را در مقام عمل نیز بجا آوردند ایشان به حقیقت مؤمنند.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر (لونه حق تلاوته) می فرمود:

(يُرْتَلُونَ آيَاتِهِ، وَيَتَفَهَّمُونَ مَعَانِيَهُ، وَيَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ، وَيَرْجُونَ وَعْدَهُ، وَيَخْشَوْنَ عَذَابَهُ، وَيَتَمَثَّلُونَ قَصَصَهُ، وَيَعْتَبِرُونَ أَمْثَالَهُ، وَيَأْتُونَ أَوْامِرَهُ، وَيَجْتَنِبُونَ نَوَاهِيَهُ)

(میزان الحکمه / ج 8 / ص 84)

آنان کسانی هستند که آیات قرآن را به صورت ترتیل می خوانند و فهم معانی می کنند و به احکامش عمل نموده و به وعده هایش امیدوار و از آنچه که در باره عذاب فرموده نگراند و قصه هایش را نقل می کنند و از حکایتهايش درس عبرت می گیرند و او امرش را اطاعت و نواهیش را ترک مینمایند.

(و تَدَبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ)

برادرانم به واجبات توجه کردند و آنها را بر پا داشتند.

تدبر در واجبات و اقامه آنها نشان اعتقاد محکم و استوار و

انگیزه بالای شخص مؤمن است بسیاری هستند که یک عمل واجب را بر حسب عادت انجام میدهند اما بهاء لازم را به آن عمل نمی دهند مثلاً نماز می خوانند ولی در پایان وقت آن و بدون حضور قلب و رعایت نکردن آداب کمال آن، پیداست که اینها تدبیر در نماز نکرده و آن را اقامه ننموده اند چرا در سراسر قرآن وقتی صحبت از نماز به میان می آید با واژه قیام مطرح می شود و با لغت قرائت و خواندن عنوان نمی گردد؟ شاید حکمتش همین است که فرق می باشد بین خواندن و بر پا داشتن! زیرا در بر پایی نماز استحکام و کمال بخشیدن و آبرو و بهاء دادن به نماز همراه است یعنی نماز در اول وقت و هنگام فضیلتش خوانده می گردد اذان و اقامه قبل آن و تعقیبات بعد آن گفته می شود و از همه مهمتر حضور قلب کافی و توجه به پروردگارد در تمامی رکعات و حالات نماز در آن است.

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ به راستی که مؤمنان رستگار شدند الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ)

(مؤمنون آیات 1 و 2)

همانا اهل ایمان به پیروزی و رستگاری رسیدند، همانا که در نماز خاضع و خاشعند. وقتی از رسول الله (علیه السلام) درباره معنای خشوع سؤال شد فرمودند:

(التَّوَّاضُعُ فِي الصَّلَاةِ وَأَنْ يُقْبَلَ الْعَبْدُ بِقَلْبِهِ كُلَّهُ عَلَى رَبِّهِ)

(بحار / ج 84 / ص 264)

فروتنی در نماز و اینکه بنده تمامی قلبش را متوجه پروردگارش کند.

خوبتر اندر جهان از این چه بود کار

دوست بر دوست رفت و یار بر یار

ص: 62

آن همه اندوه بود و این همه شادی

آن همه گفتار بود و این همه کردار

(أحبوا السنه و اماتوا البدعه)

سنت را زنده کرده، بدعت را می رانند.

بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسلام عزیز مورد هجوم بدعتها واقع شد و به صراحت اعلام شد که حلال زمان پیامبر را حرام میکنیم و چنانکه کردند در اذان دست بردند خمس را تعطیل کردند، طواف و نماز نساء را ممنوع نمودند عقد موقت را ممنوع کردند که مولایمان علی (علیه السلام) در این رابطه فرمود: اگر عمر متعه را حرام نمی کرد هیچ کس مرتکب زنا نمیشد را مگر آن که آدم شقی و بدبختی باشد، همین شخص که برای کارگزارانش نوشت اگر جنب آب پیدا نکرد بر او واجب نیست و نماز بخواند و نباید بر خاک تیمم کند تا آب بیابد. همو طنابی به طول پنج و جب برای کارگزارانش به بصره فرستاد و گفت: هر کس از عجمها را گرفتید که قامت او به قدر این طناب بودگردش را بزنید!!

در مورد بچه هایی که در بصره سرقت کرده بودند طنابی فرستاد و گفت: هر کدام به بلندی این طناب رسید دست او را قطع کنید!!

(اسرار آل محمد از صفحه 333 تا 345)

ولی یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) و برادران ایمانی آن حضرت چون عمار بن یاسر در مقابل این بدعتها ایستادند و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را زنده نگه داشتند. و در این راه نیز تا مرز شهادت پیش رفتند.

(دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا وَ وَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ. )

به جهاد خوانده شدند پذیرفتند و به رهبر خود اعتماد کردند و از او پیروی نمودند.

اجابت دعوت جهاد و اعتماد به رهبری و اطاعت فرامین او از جمله امتیازان بسیار ارزشمند این بزرگواران بوده که نشانی از ایمان راسخ و استوار آنها بوده است.

و در خصوص اطاعت از رهبر باید گفت که این ویژگی یک مؤمن واقعی است که در برابر امام معصوم خویش چون و چرا نمی کند و به سفارش قرآن از دستورات ولی خدا اطاعت می نماید.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

(نساء 59)

ای اهل ایمان از دستورات خدا و رسول خدا و ولی امر خودتان اطاعت کنید. جابر بن عبدالله انصاری می گوید وقتی به این آیه شریفه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شد به آن گرامی عرض کردم ای رسول خدا با ما خدا و رسول را شناختیم اولوالامر که خداوند طاعت و پیروی از دستوراتشان را در کنار طاعت و پیروی از دستورات خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) قرار داده کیانند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (هُم خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي )

ای جابر ایشان جانشینان من هستند و امامان و رهبران مسلمان بعد از من خواهند بود. اول آنان علی بن ابیطالب و بعد از او حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و علی بن الحسن (علیه السلام) و محمد بن علی (علیه السلام) که در تورات معروف به باقر است و توبه زودی با او ملاقات خواهی کرد ای جابر هنگامی که او را زیارت کردی سلام من را به او برسان و بعد صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) و موسی بن جعفر (علیه السلام) و علی بن موسی (علیه السلام) و محمد علی و علی بن محمد (علیه السلام) و حسن بن علی (علیه السلام) و بعد همنام و هم کنیه من حجت خدا در روی زمین و بقیه الله (عج) در بین بندگان الهی

ص: 64

فرزند حسن بن علی (علیه السلام) است این همان کسی که نام خدا به دست او در تمامی کره زمین بلند آوازه می شود اوست که از برابر چشمان شیعیان و دوستانش پنهان می گردد و کسی با ولایتش پا برجا نمی ماند مگر آن که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد.

(المیزان آج 4 ص 435)

ص: 65

سید شریف رضی رحمه الله علیه می گوید: اشعث یک مرتبه نه در کفر و یک بار در اسلام اسیر شد او با خالد بن ولید در یمامه مردم را فریب داد تا اینکه خالد بر مردم شهر چیره شد و بعد از همه این حادث اشعث را (عرف النار) لقب دادند یعنی آتش بیار معرکه و این جمله نزد آنان نام حيله گر بود.

او ابتدا از اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود و بعد از یاران حضرت خارج شد و نفاق خود را ثابت کرد و در تمام فتنه هایی که مخالفت با امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در پی داشت شرکت کرد.

امام حسین علمی فرماید که اشعث بن قیس لعنه الله علیه در خانه اش منارهای ساخت در برابر مناره مسجد جامع کوفه هر وقت در مواقع نماز صدای مؤذن را می شنید بالای مناره می رفت و و با صدای بلند فریاد می زدای مؤذن تو مردی کذاب و ساحری! امام صادق (علیه السلام):

(إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكٌ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَتُهُ جَعَدَهُ سَمَّتِ الْحَسَنَ وَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ)

اشعث بن قیس در ریختن خون امیرالمؤمنین (علیه السلام) شریک بود،



دخترش جعده امام حسن مجتبی (علیه السلام) را مسموم کرد و فرزندش محمد در ریختن خون امام حسین (علیه السلام) شریک بود.

یکبار اشعث با امام علی (علیه السلام) روبرو شد و حضرت را به خشم آورد اشعث حضرت را به مرگ تهدید کرد. مولا فرمود:

(أبا لموت تخوفنی و تهددنی فوالله ما أبالی وقعت علی الموت أو وقع الموت علی) آیا از مرگ مرا می ترسانی یا تهدید می کنی به پروردگار سوگند هیچ باکی ندارم که به استقبال مرگ بروم و یا مرگ به سراغ من آید.

(مدارک موارد فوق سفینه البحار/ج 1/ص 702)

بار دیگر امام علی (علیه السلام) علبه منبر کوفه بالا رفت و سخن می گفت که اشعث بن قیس به حضرت اعتراض کرد و گفت:

(هَذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ، فَخَفَضَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ قَالَ)

این سخن به ضررت تمام شد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نگاه خود را به او دوخت و فرمود:

(مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ! حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ! مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلَامُ أُخْرَى (مَرَّةً)! فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكٌ وَلَا حَسْبُكَ! وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفُ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفُ، لَحْرِيٌّ أَنْ يَمُوتَهُ الْاَقْرَبُ، وَلَا يَأْمَنُهُ الْاِبْعَدُ!)

تو از کجا می دانی چه چیز به ضرر من و چه چیز به سود من است، لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان بر تو باد، ای متکبر و متکبرزاده وای منافق، پسر کافر. قسم به خدا که تو یک بار قبل از اسلام و یک بار بعد از ظهور اسلام اسیر شدی و در هیچ یک مال

و عنوان خانوادگی تو مانع اسارت تو نگشت.

کسی که کسان خود را به شمشیر دلالت کند و آنها را به مرگ سوق دهد باید نزدیکانش با او دشمنی ورزند و بیگانگان امینش ندانند.

همانطور که ملاحظه فرمودید مشکل اشعث کبر و نفاق بوده که یکی از این دو صفت برای بر باد رفتن شرف و فضیلت انسان و رسوائی دنیا و آخرت کافی است چنانچه تجربه تاریخ نشان داده چنین چهره هایی عاقبت خوبی نداشته اند و بالاخره روزی ثمره کار زشت خود را خواهند دید و با قلبیسیاه از این جهان رخت خواهند بست.

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا)

(نساء - 145)

البته منافقین در پست ترین جایگاه آتش خواهند بود و برای آنها هرگز یابوری نخواهد بود.

و همچنین است کبر و خود بزرگ بینی آن هم تا حدی که شخص در برابر امام زمانش بایستد و آن گرامی را سرزنش و ملامت نماید. البته اول کسی که کبر ورزید شیطان بود و همین صفت مذموم او را بر آن داشت تا در برابر خدا بایستد و از فرمان حضرت حق سرپیچی نماید.

(فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ، إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ)

(ص / آیات 74 و 75)

همه فرشتگان فرمان خدا را اجرا کردند و بر آدم سجده کردند جز ابلیس که تکبر کرد و از کافران گردید.

مولایمان علی (علیه السلام) در همین نهج البلاغه به آیه شریفه و کبر شیطان اینگونه اشاره می فرماید:

ص: 68

(فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ، إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهَدَهُ الْجَهِيدَ)

از آنچه خداوند بر سر شیطان آورد عبرت بگیرید زیرا که عمل طولانی و تلاش دیرینه او را باطل و بی ثمر نمود.

درباره تعصب جاهلی فرمود:

(فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَخَوَاتِهِ وَنَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ)

این تعصب در یک فرد مسلمان از خودخواهیها و وسوسه ها و دمیدنهای شیطان است که در دل افراد ایجاد میکند.

بعد فرمود: (لا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلِيَّ بْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ، سِوَى مَا أَحَقَّتِ الْعِظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَادَاؤِهِ الْحَسِدِ (الْحَسَبِ)، وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ، وَ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبَرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ أَمَامَ الْقَائِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)

همچون قابیل نباشید که بر فرزند مادرش هابیل کبر ورزید در حالی که خداوند تبارک و تعالی او را هیچ برتری و فضیلت نداده بود جز آن که او خود را بزرگ شمرد وقتی حسادت او را به دشمنی با برادر را داشت، عصبیت، آتش غضب را در قلبش فروزان کرد و شیطان باد کبر را در دماغش دمید و خداوند او را به پشیمانی مبتلا ساخت و گناهان همه قاتلان را تا روز قیامت به گردن او انداخت.

(نهج البلاغه / خطبه 234)

هنگامی که اشعث بن قیس کارگزار آذربایجان بود امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای وی نامه ای نوشت که (ریاستی که به

تو واگذار شده طعمه ای برایت نیست بلکه امانتی است که برگردنت گذارده شده و تو نسبت به بالا دست خویش نگهبانی امانت را به عهده گرفته ای. تو را نرسد که بدون فرمان و دستور به کاری سنگین دست زنی، در حالی اموال الهی در اختیار توست و تو خزانه دار آنها هستی تا به دست من سپاری و امیدوارم که ای برای تو بدترین فرمانده ها نباشم و السلام)

(نهج البلاغه نامه 5)

تعبیر حضرت این بود که:

(وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ)

و اگر تمام کارگزاران حکومت اسلامی به همین دو جمله مولا ده دقت و عنایت کنند بسیاری از ناهنجاریهای سیاسی حل خواهد شد اولاً باور کنند که پست و مقام یک طعمه نیست بلکه امانتی وی است بر گردن آنان بنابراین حق ندارد به چپاول بیت المال مسلمین بیافتند و خیانت در امانت کنند بلکه باید در نهایت احتیاط و رعایت حقوق مردم در اموال عمومی دخل و تصرف داشته باشند. باید باور کنند آنها خادم مردمند و مردم سالار آنان و البته مثل این روزها فقط شعار مردم سالاری ندهند بلکه در عمل نشان دهند که سروری مردم را به اجرا در آورده اند که در غیر این صورت همانطور که اشعث بن قیس مخاطب علی (علیه السلام) است خود کامگان زمان نیز مخاطب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خواهند بود.

ص: 70

او از طرف امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به عنوان کارگزار در شهری از فارس به نام (اردشیر خره) نصب شده بود.

امام برای وی نوشتند، از تو به من خبر رسیده که اگر این کار را انجام داده باشی خدای خویش را به غضب آورده و امامت را نیز 5 غضبناک کرده ای. تو غنیمت مسلمانها را که با اسلحه ها و اسبهایشان به دست آورده و با ریختن خونهایشان جمع آوری هم شده بین عربها فامیل خود که تو را انتخاب کرده اند تقسیم نموده ای!

(فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لئن كان حقاً لتجدين بك علي هوانا و لتخفن عندي ميزانا)

قسم به پروردگاری که دانه را می شکافد و جاندار را آفرید اگر این خبر راست باشد خود را از چشم من انداخته ای و ارزش خویش را پایین آورده ای. پس حق خدای خود را خوار مکن و دنیایت را با نابود کردن دینت آباد نگردان تا از جمله زیانکاران باشی.

بدان که حق مسلمین از این غنیمت خواه آنها که نزد منند و خواه آنهايي که نزد تواند یکسان است پیش من برای گرفتن آن و غنیمت می آیند و باز می گردند.

مصقله گرفتار بیماری قوم گرایی بود او هم مثل بسیاری از

صاحبان قدرت و ریاست همینکه جایگاه سیاسی و میز ریاستشان پا می‌گیرد اول فامیل و اقوام را صاحب پست و مقام می‌کنند و کارهای کلیدی مملکت را در اختیارشان می‌گذارند و فرزندان و آقا زاده گانشان به رانت خواری و چپاول بیت المال او می‌پردازند.

و چون بر حسب ارادت و ایمان و انگیزه الهی دنبال کار سیاسی و اداره کشور نبوده‌اند و همواره فرصت طلب بوده و بیشتر به فکر جمع آوری ثروت و تکاثر اموالند اگر ورق برگردد خود یا طاغوتند و یا حامی طاغیب!!

ملاحظه بفرمایید که مصقله بن هبیره شیبانی دقیقاً اینگونه بود با اینکه کارگزار امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود. امام درباره او سخنانی ایراد فرمود هنگامی که نزد معاویه گریخت و این هنگامی بود که اسیران بنی ناجیه را از کارگزاران امیرالمؤمنین علی خریداری کرده و آزاد ساخته بود و امام بهای آن را مطالبه کرد، اما او خیانت نمود و به شام گریخت.

(قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَةَ فَعَالٍ فِعَالِ السَّادَةِ، وَفَرَّارَ الْعَبِيدِ، فَمَا أُنْطِقَ مَادِحَهُ حَتَّىٰ أَسْكُتَهُ، وَلَا صَدَّقَ وَاصِدْفَهُ حَتَّىٰ بَكَّتَهُ، وَلَوْ أَعَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ، وَانْتَنَرْنَا بِمَالِهِ وَفُورَهُ.)

خداوند روی مصقله را زشت سازد. رفتاری انجام داد چون آزادگان ولی گریخت مثل بردهها. هنوز آخرین گویش سخن به فی آخر نرسانده بود که خاموش شد و تعریف کننده اش هنوز حرفش و تمام نشده بود که او را سرزنش کرد. اگر می‌ماند و فرار نمی‌کرد از آنچه برای او آسان بود از و می‌گرفتیم و انتظار افزون شدن ثروتش را می‌کشیدیم.

مروان فرزند حکم فرزند ابی العاص فرزند امیه ملعون همان که لعنت در پدران و فرزندانش استمرار داشت همان که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به پدرش فرمود: (لعن الله و لعن ما فی صلبک) خدا د لعنت کند تو را و لعنت کند آنچه در صلب خود داری که منظور همین مروان لعنه الله علیه است.

این خبیث ازل و ابد هنگامی که سر مقدس سیدالشهداء(علیه السلام) را برایش آوردند امیر مدینه بود رفت بالای منبر و خطبه خواند سپس اشاره به رأس آن گرامی کرد و قبر رسول خدا و گفت: (یا مُحَمَّدَ یَوْمَ یَوْمِ) ای محمد یک روز به یک روز. یعنی یک روز تو پدران کافر و ملحد ما را کشتی امروز ما انتقام گرفتیم، نوهات حضرت حسین را کشتیم!

امام حسین(علیه السلام) می فرمود: در روی زمین ملعون تر از مروان و پدرش سراغ ندارم همان که مطرود رسول خدا بود.

یکبار همین ملعون به امام حسین(علیه السلام) گفت: یعنی چه شما همه اش بر ما فخر میفروشید به خاطر فاطمه (س) دختر پیامبر. امام و حسین(علیه السلام) عابر دستان مبارک بر گلوی مروان گذاشت و سر پیچش را لم دور گردنش پیچید تا غش کرد و روی زمین افتاد.

(تمامی موارد نقل از سفینه البحار/ ج 2 ص 536)

نقل شده مروان بن حکم در جنگ جمل به اسارت یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آمد. وی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) را نزد مولا علی (علیه السلام) شفیع قرار داد و آن دو بزرگوار درباره او با مولا سخن گفتند.

امام او را آزاد کرد. امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) عرض کردند ای امیرالمؤمنان مروان با شما بیعت می کند. فرمود:

(أَوْ لَمْ يَأْيَعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٍ لَوْ بَايَعَنِي بِيَدِهِ لَعَدَرْتُ بِسَدِّ بَيْتِهِ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعَقَهُ الْكَلْبُ أَنْفَهُ وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعِي وَاسْتَلْقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وُلْدِهِ يَوْمًا [ مَوْتًا ] أَحْمَرَ) (نهج البلاغه خطبه 72)

مگر پس از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او احتیاجی نیست، بیعت او همان دست گذاردن در دست یهودی است. اگر او با دستش با من بیعت کند در پشت سر و در پنهان آن می شکنند بدانید که او به مردم حکومت خواهد کرد ولی بسیار کوتاه، به اندازه اینکه سگی بینی خود را بلیسد!

او پدر چهار فرمانروا می باشد و بزودی این امت از دست او و فرزندانش روزگاری خونین خواهند داشت. همان گرامی وقتی در مقام نصیحت به عثمان بن عفان برآمد اشاره ای هم به مروان داشت که او عجیب در عثمان نفوذ کرده بود.

فرمود: من ترا به خدا قسم می دهم که کاری نکنی که مردم علیه تو بشورند و تو اول رهبری باشی که به قتل می رسد که اگر رهبر کشی و کشت و کشتار فتح باب شود تا قیامت ادامه خواهد داشت و کارها برای مردم مشتبه می ماند و خلافاکاریها در میان



و آنها رواج پیدا می کند و دیگر نمی توانند حق را از باطل بشناسند و در این آشوبهاست که حق پایمال می گردد.

(فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّئَةً يَسُوفُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَتَقْضَى الْعُمْرُ.)

مبادا تو برای مروان مثل چهارپایی باشی که از دشمن به غنیمت گرفته اند و با این عمر زیادی که از تو سپری شده آلت دست او شوی و به هر طرف که دلش خواست ترا بکشاند.

مروان پس از جنگ جمل به معاویه ملحق شد و در عداوت و دشمنی با مولا امیرالمؤمنین کا اصرار ورزید. بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو مرتبه حکومت مدینه را به دست گرفت و در هر جمعه بر منبر رسول خدا بالا می رفت و در محضر مهاجرین و انصار در ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مبالغه میکرد!

در کتب اهل سنت روایتی به این مضمون آمده که عایشه به مروان گفت شهادت می دهم که رسول خدا لعن کرد پدرت را در حالی که تو در صلب او بودی.

عبدالرحمن بن عوف میگفت هیچ مولودی متولد نمیشد مگر اینکه او را می آورند نزد رسول الا تا برای او دعا کند و همینکه مروان را نزد آن گرامی آوردند در حق او فرمود: (هُوَ الْوَزَعُ بْنُ الْوَزَعِ، الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ) او غورباغه پسر غورباغه و ملعون پسر ملعون است.

(راز تنمہ المنتہی / ص 53)

ص: 75

(أما والله، ليسلطنَ عليكم غلام ثقيف الذّيال الميآل؛ يأكل خضرتكم، و يذيب شحمتكم، إيه أبا وذحه )

(نهج البلاغه / خطبه 115)

به خدا قسم بزودی مردی از «ثقیف» (یعنی حجاج بن یوسف) بر شما مسلط شود که سبکسر و گردنگش و ظالم است. مالتان را ببرد و پیه تنتان را آب کندای (اباوذحه) بس کن!

حجاج بن یوسف خوانخوارترین خلفای جور بود حدود بیست سال در عراق حکومت کرد و هزاران نفر را به وضع بسیار دلخراش کشت که اکثر آنان دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بودند. زندانیان او پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بودند که شانزده هزار نفر آنان دختران و پسران مجرد بودند و زندان مردان و زنان در یک محل بود و زندان سقف نداشت در تابستان از تابش مستقیم آفتاب شکنجه می شدند و در زمستان از سرما و باران در امان نبودند البته غیر از اینها شکنجه های دیگری برای زندانیان قرار داده بود. یکبار آن ملعون سوار مرکب از کنار آن زندان گذر می کرد که صدای ضجه و فریاد زندانیان را شنید و پرسید این صدا چیست گفتند زندانیانند که ضجه می زنند و شکایت میکنند. حجاج لعنه الله علیه به سوی آنان رفت و گفت:

ساکت شوید و حرف نزنید. شعبی می گوید اگر هر امتی خبیث ترین و جنایتکارترین فرد خود را معرفی کند ما حجاج بن یوسف را معرفی می کنیم و در این مقابله بر همه امتهای غلبه پیدا خواهیم کرد.

(سفینه البحار ج 1 ص 221)

محدث قمی رضوان الله تعالی علیه در باب سعد روایتی را به این مضمون نقل می کند: امام صادق (علیه السلام) عابر فرمود: سعید بن جبیر که از دوستان اهل بیت بود مردی مستقیم و پا بر جا بود هنگامی که او را نزد حجاج بن یوسف آوردند حجاج گفت: توشقی بن کسیر هستی! سعید فرمود مادرم بهتر می دانست که نامم را سعید بن جبیر نامید. حجاج گفت: در باره ابوبکر و عمر چه می گویی آیا آنها در بهشت هستند یا در جهنم؟ سعید فرمود: هرگاه داخل بهشت هم شدم به ساکنین آن نظر انداختم خواهم دانست چه کسانی در بهشت هستند و اگر داخل در جهنم شدم و اهل جهنم را دیدم آنگاه خواهم دانست چه کسانی در جهنم هستند، حجاج گفت به من بگو نظر تو درباره خلفاء چیست؟ سعید فرمود من وکیل آنان نیستم، حجاج گفت کدام یک از آنها نزد تو محبوبترند؟ فرمود: آنهایی که بیشتر مورد رضایت پروردگار هستند گفت: کدام یک آنان بیشتر مورد رضایت خداوندند؟ فرمود: علم آن نزد کسی است که از باطن و سر وجودشان با خبر است. حجاج گفت: نوع کشته شدن را خود انتخاب کن؟ فرمود هر نوع که خود می خواهی انجام ده ولی بدان که قصاص خون من در برابر ما توست. سعید را روی به قبله کردند تا بقتل رسانند گفت:

(إِوَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَيًّا)

ص: 77

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(انعام/79)

من با ایمانی خالص رویم را به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است و من از مشرکین نیستم. حجاج

گفت رویش را از قبله برگردانید. سعید گفت:

(أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)

(بقره/5/11)

و به هر طرف رو کنید به سوی خدا روی آورده اید.

حجاج ملعون گفت او را به صورت بر خاک اندازید و به قتل رسانید. سعید گفت:

(مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)

(طه/55)

و ما شما را از خاک آفریدیم و دوباره به خاک بر می گردانیم و بارک ه دیگر از خاک شما را بیرون می آوریم. حجاج با عصبانیت گفت او را بکشید. سعید دعا کرد که (اللهم لا تسلطه على أحد يقتله بعدى) پروردگارا بعد از شهادت من او را برای کشتن احدی مسلط مفرما. و چنین هم شد بعد از شهادت سعید موفق به کشتن احدی نگشت و خود به هلاکت رسید.

سال شهادت سعید بن جبیر سال نود و پنج هجری بود و سن مبارک آن گرامی چهل و نه سال بعضی نوشته اند پانزده روز بعد از سعید مرگ حجاج واقع شد.

سعید بن جبیر اسدی کوفی از تابعین بود و در فقاها و زهد و عبادت و علم تفسیر قرآن مشهور بود.

(سفینه البحار ج 1 ص 622)

ص: 78

این همان شخصی است که پدری نامشخص داشته به همین دلیل او را زیاد فرزند پدرش نامیدند ولی کدام پدر، معلوم نیست زیرا که چند مرد مدعی پدر بودنش را داشته اند.

فرزند همین شخص مورد بحث، امام حسین (علیه السلام) را بین د شهادت و بیعت با یزید مخیر کرد و امام چنین فرمود:

(ألا- وَإِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلْمِ وَالذِّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ يَا بِي اللَّهِ ذَلِكْ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ تُؤَثِّرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ)

(نهج الشهاده / ص 104)

بدانید زنزاده، فرزند زنزاده من را بین دو چیز مجبور به انتخاب کرده بین شهادت و ذلت. هیهات که ما ذلت و خواری را بپذیریم خداوند نیز ذلت را بر ما و بر پیامبر و مؤمنین روا نداشته است.

دامنهای پاک و اصالت خانوادگی، همت بلند و عزت نفس ما هرگز اجازه نمیدهند که از فرومایگان اطاعت کنیم و ما شهادت را ترجیح می دهیم. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سه نامه به زیادین ایبه نوشته اند که در نهج البلاغه ثبت است و بیانات مولا گواه بر

وضع این مرد پلید و خبیث است. از نامه های امام به زیاد هنگامی که در حکومت بصره قائم مقام عبدالله بن عباس بود و عبدالله بن عباس از جانب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکومت می کرد.

(وَإِنِّي أَفْسِمُ بِاللَّهِ فَمَّا صَادِقًا لِّئِن بَلَغَنِي أَنْكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسَدِّ لِمِينَ شَيْئًا صَاحِبًا أَوْ كَبِيرًا لِأَنَّكَ دَنَّا عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ فَلَئِلَ الْوَفْرِ تَقِيلَ الظَّهْرَ صَبِيلَ الْأَمْرِ وَالسَّلَامِ).

(نهج البلاغه / نامه 20)

ومن به خدا سوگند می خورم سوگندی از روی صداقت که اگر به من خبر رسد که تو در بیت المال مسلمین کم یا زیاد خیانت کردهای چنان بر تو سخت می گیرم که چیزی از مال دنیا در اختیار تنبش و درمانده و خوار و پریشان احوال گردی. و سلام بر آنکه شایسته سلام است.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نامه ای دیگر به زیاد بن ابیه نوشت:

(فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَادْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرْوَرَتِكَ وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ. أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَتَطْمَعُ وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ - أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ وَالسَّلَامُ).

(نهج البلاغه / نامه 21)

و میانه رو باش و از اسراف پرهیز کن. امروز به فکر فردای قیامت خود باش و از بیت المال به اندازه ضرورت استفاده کن و آنچه امروز از احتیاجات اضافه است برای روز احتیاجت یعنی قیامت

آیا امید داری که خداوند تبارک و تعالی پاداش فروتنان را به تو دهد در حالی که در نزد پروردگار جزء متکبرین هستی؟ و طمع کرده ای که ثواب صدقه دهندگان را ببری در حالی که در نعمت غوطه وری و حق افراد ضعیف و بیوه زنان را نمیدهی؟ شک نیست که انسان برابر هر چه پیش فرستاده پاداش میگیرد و بر آن جلوتر به محضر پروردگار تقدیم داشته وارد می گردد. و درود بر آنکه شایسته درود است.

و همان گرامی در نامه ای دیگر به زیاد بن ابیه نوشت البته بعد از آنکه به امام خبر رسید که معاویه برای زیاد نامه ای نوشته و می خواهد او را فریب دهد و او را برادر بخواند تا او را به خود ملحق سازد.

(وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ وَيَسْتَهْلِكُ غَرْبَكَ! فَاحْذَرُهُ فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ، يَأْتِي الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ؛ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ؛ وَعَنْ شِمَالِهِ، لِيَقْتَحِمَ عَقْلَتَهُ؛ وَيَسْتَتَلِبُ غَرَّتَهُ. وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَنَزَعَهُ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ؛ لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ، وَالْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدْفَعِ، وَالنَّوْطِ الْمُدْبَدِّبِ).

دانستم که معاویه برای نامه ای نوشته تا عقلت را متزلزل نماید و در زیرکی و کاردانی تو رخنه کند. بنابراین از او دوری گزین که او شیطان است و از پیش رو و پشت سر و راست و چپ نزد آدم می آید تا همینکه غافل شد بر او بتازد و عقلش را بدزد.

در روزگار عمر بن خطاب سخنی نسنجیده که مربوط به خطای زبان و وسوسه شیطان بود از ابوسفیان سرزده عمر بن عاص گفت معاویه نتیجه زناى من با مادر اوست که با این حرف نه نسبی ثابت می گردد و نه کسی مستحق ارث می شود و آنکه به و چنین سخنی دلبستگی کند مانند کسی است که ناخوانده خود را در مکان شرابخواران قرار داده در حالی که جز آنها نیست و از این جهت پیوسته او را بیرون می داند و مانع ورود او می شوند و همچون ظرفی است که بر بار شتر است و همواره در لغزش می باشد و از این سو بدان سو می جنبد.

(فَلَمَّا قَرَأَ زِيَادُ الْكِتَابَ قَالَ: شَهِدَ بِهَا رَبُّ الْكَعْبَةِ، وَلَمْ تَزَلْ فِي نَفْسِهِ حَتَّى ادَّعَاهُ مُعَاوِيَةُ..)

( نهج البلاغه/نامه 44)

وقتی زیاد این نامه را خواند گفت: سوگند به خدای کعبه که ابوسفیان به این موضوع شهادت داده و این مسئله همچنان در نظر او بود تا آن زمان که معاویه او را برادر خواند و زیاد به او ملحق شد.

ص: 82



معاویه مدت چهل سال سلطنت کرد و در سن هشتاد سالگی در شهر دمشق مرد و در باب صغیر دفن شد.

مادر معاویه هند دختر عتبه بن ربیعہ بن عبد شمس بود که در دشمنی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و زبانزد خاص و عام بود و در جنگ احد کافران را بر کارزار با مسلمانان تحریص و تشویق می کرد و هنگامی که وحشی حمزه عموی گرامی پیامبر را شهید کرد هند بر سر بدن مطهرش حاضر شد و کبد آن بزرگوار را بیرون آورد و در دهان گذاشت تا بخورد ولی موفق نشد و معروف شد به هند جگر خوار و جسد حمزه را قطعه قطعه کرد و بند از آنها گذارند و به گردن انداخت.

در عام الفتح ابوسفیان پدر معاویه از روی اضطرار اسلام ظاهری آورد و در باطن به نفاق و کفر باقی ماند در قریش هیچ فتنه ای بر پا نشد مگر آنکه او در آن دخالت داشت.

حکیم سنایی درباره این پدر و مادر و فرزندانشان می گوید:

داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او در دندان پیمبر بشکست

مادر او جگر عم پیمبر بمکید

او بنا حق حق داماد پیمبر بستاد

پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد

لعن الله یزید، وعلی آل یزید معاویه به حسب ظاهر پسر هند واز ابوسفیان است ولی راغب اصفهانی و ابن ابی الحدید نسبت معاویه را به چهار نفر انتساب می دهند.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) همواره معاویه را لعن می کرد و می فرمود:

( اللعین بین العین الطلیق بین الطلین)

لعین فرزند لعین، آزاد شده در روز فتح مکه و فرزند آزاده

شده و بهمین علت بود که حضرت زینب (علیه السلام) در مجلس یزید بدو وی خطاب کرد که «یائی الطلقاء» ای پسر کسی که جدم شما را آزاد کرد و از شما انتقام نگرفت. (تممه المنتهی / ص 20)

اما امیرالمومنین علی (علیه السلام) با این موجود بی پایه و خطرناک چه کرد؟ در نهج البلاغه هفده نامه از ناحیه آن گرامی به معاویه هست که همگی حکایت از خباثت و رذالت معاویه و مظلومیت و صبر و بزرگواری مولای متقیان علی (علیه السلام) می کند و اینک به فرازهایی از آن نامه ها می پردازیم.

(لَعْمَرِي يَا مُعَاوِيَةَ لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّ مَا بَدَأَ لَكَ وَالسَّلَامُ)

(نهج البلاغه / نامه 6)

ای معاویه: به جانم سوگند اگر به دیده عقلت بنگری و از هوای فی نفس خود چشم پوشی کنی خواهی دید که من از مردمان دیگر از خون عثمان و کشته شدن وی بیشتر بیزارم، و تو خوب می دانی

ص: 84

که من از آن گوشه گیری نمودم جز اینکه به من تهمت بزنی و مطلبی که برایت روشن است پنهان نمایی «والسلام»

(وَ كَيْفَ أَنْتَ صَاحِبٌ إِذَا تَكَشَّفْتَ عَذْرَةَ جَلَابِيبِ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِأَدْنَتِهَا دَعْتَكَ فَأَجَبْتَهُ)... ای معاویه: چه خواهی کرد زمانی که چهره واقعبیت آشکار گردد؟ و دنیایی که در آن هستی، دنیایی که با آرایش، خود را در نظرت جلوه داد. و یا با لذتهایش تو را فریفته، پرده هاججابهایش کنار رود؟!

(مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَ وُلَاهُ أَمْرُ الْأُمَّةِ بِغَيْرِ قَدَمِ سَابِقٍ وَ لَا شَرَفٍ بِأَسْبَقٍ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ وَ أَحَدٌ ذَكَرَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًّا فِي غَرِّهِ الْأُمْنِيِّهِ مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَ السَّرِيرَةِ)...)

ای معاویه، از چه زمانی شما سیادت بر رعیت را به عهده گرفته اید؟ و از کی والیان کار امت بوده اید؟ بدون آن که سابقه روشنی در اسلام داشته و یا از شرافت و اصالت برخوردار باشید؟ پناه به خدا از گرفتاری و شقاوت دیرین!! من ترا از اینکه سرسختانه در فریب خواسته های باطنی خود باشی و ظاهر و باطنت دوتا باشد بر حذر می دارم.

(فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ أَخِيكَ وَ خَالِكَ شَدْخَاءَ يَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ مَعِيَ وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي. مَا اسْدَّ تَبَدَّلْتُ دِينًا وَ لَا اسْتَحَدْتُ نَبِيًّا، وَ إِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ وَ دَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ. )

( نهج البلاغه / نامه 10 )

ص: 85

من ابوالحسنم، کشنده جد ودایی و برادر تو که آنها را در جنگ بدر از پای در آورده و خرد کردم و این شمشیر همان شمشیر روز بدر است و این دل همان دل است که با آن به ملاقات دشمنم می روم. من دینم را با دین دیگری عوض نمیکنم و و پیامبری دیگر را پدید نیاورده و بر نگزیده ام. من همان راهی را می روم که شما با اختیار آن را ترک کرده اید و در روز نخست از روی اکراه آن را پذیرفته بودید.

(أَمَّا قَوْلُكَ (إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ) فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِن لَيْسَ أُمِّيَّةً كَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سَدِّ مُيَّانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَ لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ وَ لَبِئْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتَّبِعُ سَلْفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ)

(نهج البلاغه / نامه 17)

اما اینکه گفتم ما فرزندان عبد مناف هستیم درست است و لکن امیه همانند هاشم نیست و حرهمانند عبدالمطلب نمی باشد و ابوسفیان همانند ابی طالب نیست و مهاجرین همانند آزاد شدگان به دست اسلام و رهبر اسلام نمی باشند و آنکه دارای نسبی صحیح است مثل آن که نسبی گمنام دارد نمی باشد و آنکه در راه حق گام بر می دارد همانند آنکه در راه باطل قدم می زند نیست و آنکه ایمان در قلبش نفوذ کرده با آن که اهل دغل بازی است نمی باشد و چه قدر بد است آن فرزند که پیرو پدر شود و به دنبال او به آتش جهنم رود!

(وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنكُمُ الْمُكَذَّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنكُمُ أَسَدُ الْأَخْلَافِ وَ مِنَّا سَدِيدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنكُمُ صَبِيَّةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنكُمُ حَمَالَةٌ)

ص: 86

الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِّمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ)

( نهج البلاغه / نامه 28)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از ماست و تکذیب کننده نبوت (ابوجهل) از شماست. اسد الله از ماست(شیر خدا حمزه سیدالشهداء) و اسد الاحلاف از شماست (ابوسفیان)

دو جوانان اهل بهشت (حسن و حسین (علیه السلام)) از ماست و فرزندان آتش (فرزندان عقبه ابن ابی معیط) از شماست و بهترین زنان جهانیان (فاطمه اطهر) از ماست و زن هیزم کش و نما(همسر ابولهب) از شماست؟! و بالاخره بسیاری از نیکوئیها به سود ماست و بدیها به زبان شماست.

فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَانظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفِهِ مَا لَا تُعْذِرُ بَجَهَالَتِهِ؟)

( نهج البلاغه / نامه )

ای معاویه: از خدا بترس درباره آن چه از حقوق مسلمین در هویه

اختیار توست و در خصوص حقی که پروردگار برگردن تو دارد اندیشه کن و به شناختن چیزی که از ناشناختن آن عذری نداری بازگرد.

وَ أَرَدَيْتَ جِيلًا مِنَ النَّاسِ كَثِيرًا خَدَعْتَهُمْ بِعَيْكَ وَ أَلْفَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ وَ تَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ....)

ای معاویه: جمعیت زیادی از مردم را نابود کردی و با گمراه کردنشان فریبشان دادی و آنها را در موجدریای نفاق خود انداختی تا آنجا که تاریکیها ایشان را احاطه کرده و گفتار تلاطم امواج شبهها شده اند.

فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَةَ فِي نَفْسِكَ وَ جَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ وَ الْآخِرَةُ قَرِيبَةٌ مِنْكَ وَ السَّلَامُ)

( نهج البلاغه / نامه 32)

ای معاویه درباره نفس خود از خدا بترس و مهارت را از دست

شیطان بکش زیرا دنیا با تو وداع خواهد کرد و آخرت به تو نزدیک است و سلام به کسانی که شایسته سلام هستند.

(وَقَدْ دَعَوْتَنَا إِلَىٰ حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ، وَ لَسْنَا بِإِيَّاكَ أَجْبِنًا وَ لَكِنَّا أَجْبِنَا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ)

(نهج البلاغه / نامه 48)

و تو ما را به حکم قرآن دعوت کردی در حالی که اهل قرآن نیستی و ما به تو جواب ندادیم و لکن ما حکم قرآن را اجابت نمودیم

(وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ نَقْضُ مَا أُبْرِمَ؛ وَ لَوْ اِعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَىٰ، حَفِظْتَ مَا بَقِيَ)

(نهج البلاغه / نامه 490)

بعد از این باید با آن چه جمع کرده و داع کند و بعد از استوار هه مه کردنش شکست و در هم ریختن است و اگر از مسائل گذشته درس عبرت بگیری در آینده می توانی بهره درستی از دنیا ببری.

(فَعَدَوْتَ عَلَيَّ طَلِبَ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَ لَا لِسَانِي وَ عَصَيْتَهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي)

(نهج البلاغه / نامه 55)

ای معاویه: با تأویل قرآن به طلب دنیا پرداختی و به چیزی که دست و زبان من در آن جنایتی نداشت متهم نمودی. تو و مردم شام آن دروغ را ساختید و به گردن من انداختید!

(وَ اعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ [نَصِيحِكَ] وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.)

(نهج البلاغه / نامه 73)

و بدان که شیطان نمی گذارد که به بهترین کارهایت مشغول شوی و نصیحتی را که به نفع توست بشنوی، و درود بر آنان که سزاوار درودند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

